

دمکراسی سوسیالیستی

۹

دیکتاتوری پرولتاریا

مقدمه

در عرض ماه‌های آینده یازدهمین کنگره جهانی بین‌الملل چهارم برگزار خواهد شد. کنگره‌های بین‌الملل چهارم عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیری‌های سیاسی این سازمان جهانی کارگری است و برگزاری آن هرچند سال یکبار فرصتی است تا مبارزین انقلابی در سطح جهانی به بحث، تبادل تجربیات و نظرات، و تصمیم‌گیری خط‌مشی سیاسی این سازمان در مورد مسائل اساسی سیاسی بپردازند. این همان سنت انقلابی بین‌الملل‌های اول، دوم و سوم است که اکنون تنها پاسدار جهانی آن بین‌الملل چهارم است. نخستین چهار کنگره بین‌الملل سوم غنی‌ترین اسناد و بحث‌های سیاسی را برای جنبش جهانی کمونیستی بجای نهاد. ولی با انحطاط دولت شوروی و حزب بلشویک، کنترل سیاسی و تشکیلاتی بین‌الملل سوم نیز بدست بورکراسی استالینیستی افتاد. از این پس احزاب کمونیست تبدیل به بازار دیپلماسی خارجی این بورکراسی شدند و بتدریج تمام سنن انقلابی مارکسیزم‌در این احزاب گشته شد. خود بین‌الملل سوم را استالین در سال ۱۹۴۳ بصورت قسمتی از توافقات خود با روزولت منحل اعلام کرد.

ادامه این انحطاط و تشدید بحران استالینیزم در سال‌های اخیر منجر به

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا / ۱۱۱

پیدایش گرایش‌های موسوم به کمونیست اروپائی گشت و در طی بحث‌های این احزاب آنچه که سال‌ها در عمل توسط این احزاب تسلیم بورژوازی شده بود، یعنی مبارزه برای تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر، اکنون با حذف "دیکتاتوری پرولتاریا" از برنامه این احزاب توجه نظری نیز پیدا کرد.

قطعنامه زیر در ارتباط با این بحث‌ها و برای روشن ساختن مواضع مارکسیزم انقلابی در این زمینه تهیه و تنظیم شده و خطوط کلی آن توسط دبیرخانه متحد بین‌الملل چهارم تأیید شده است. بحث و تصمیم نهائی در مورد این قطعنامه بعهدہ کنگره یازدهم خواهد بود.

سایر مباحثی که در بحث پیش از کنگره، و برخی برای تصمیم‌گیری در کنگره، اکنون مورد بحث بخش‌های این بین‌الملل هستند عبارتند از: قطعنامه کلی سیاسی، قطعنامه در مورد تکالیف بین‌الملل چهارم در اروپای سرمایه‌داری، قطعنامه در مورد آمریکای لاتین، قطعنامه در مورد انقلاب سوسیالیستی و مبارزه برای آزادی زن، بحث در مورد جنگ بین چین و ویتنام و بحران هندوچین، بحث در مورد کوبا. بنابه تصمیم دبیرخانه بین‌الملل برخی از این مباحثات در همین دوره نیز بصورت علنی صورت می‌گیرد، از جمله بحث هندوچین و کوبا، و برخی از قطعنامه‌ها نظیر قطعنامه زیر و قطعنامه انقلاب سوسیالیستی و مبارزه برای آزادی زن هم اکنون منتشر شده‌اند. در شماره‌های آینده کندوکاو ما همچنان قسمتی را به انتشار این اسناد اختصاص خواهیم داد.

در مورد کلیه این مباحث اتفاق آراء در بین‌الملل چهارم وجود ندارد، در برخی مباحث نظرات و گرایش‌های متفاوت وجود دارد. در بحث پیش‌کنگره تمامی این نظرات به بحث گذاشته می‌شود و نمایندگان کنگره جهانی بر مبنای وزنه‌نسبی گرایش‌های متفاوت انتخاب می‌شوند. تصمیم و رای اکثریت نمایندگان کنگره خط‌مشی بین‌الملل را تا کنگره بعدی تعیین می‌کند. این سنت دمکراتیک سانترالیسم نیز یکی دیگر از سنن انقلابی بلشویزم است که سالیان دراز پیش توسط احزاب استالینیست بخاک سپرده شد.

در رابطه با این گونه مباحث آنجا که بنا به تصمیم دبیرخانه متحد بین‌الملل چهارم بحث‌ها علنی صورت می‌گیرند ما نظر کلیه گرایش‌ها را در کندوکاو منعکس خواهیم ساخت.

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا قطعه‌نامه دبیرخانه متحد بین‌الملل چهارم

مباحثه‌ای که هم‌اکنون پیرامون بینش‌های متفاوت از دمکراسی سوسیالیستی در جنبش جهانی کارگری جریان دارد عمیق‌ترین مباحثه‌ایست که از انقلاب روسیه (اکتبر ۱۹۱۷) تا بحال در این مورد صورت پذیرفته‌است. تشدید بحران استالینیزم در اروپای شرقی و غربی و بحران مائوئیسم و وخامت روزافزون بحران نظام سیاسی بورژوازی در اروپای غربی این مباحثه را از حیثه جدلهای کمابیش فرهنگستانی به عرصه سیاست عملی کشانیده‌است. پیشبرد جریان انقلاب سوسیالیستی در کشورهای غربی و انقلاب سیاسی در دولت‌های کارگری بورکراتیزه شده در گروی موضع‌گیری روشنی در این باره‌است و از اینرو بین‌الملل چهارم باید مواضع برنامه‌ای خود را در این مورد اعلام نماید.

۱- دیکتاتوری پرولتاریا چیست؟

میان رفرمیستها و میانه‌گرایان رنگارنگ از یکسو و مارکسیست‌های انقلابی یعنی بلشویک - لنینیستها از سوی دیگر، اختلافی اساسی در مورد کسب قدرت دولتی، لزوم انقلاب سوسیالیستی، ماهیت دولت پرولتری و مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد. این اختلاف نه در طرفداری اولی از نظام چند حزبی در برابر پشتیبانی دومی از نظام تک حزبی است و نه در طرفداری اولی از آزادیهای نامحدود دمکراتیک در برابر پشتیبانی دومی از تحدید شدید و حتی سرکوب آزادیهای دمکراتیک. آنان که می‌کوشند رفرمیستها و انقلابیون را بر این اساس از هم متمایز سازند دروس اساسی تجارب تاریخی انقلاب‌ها و ضدانقلاب‌های سمریج قرن جاری را مخدوش کرده، از لحاظ عینی در مقابل رفرمیسم عقب نشینی خطیری می‌کنند.

اختلاف اساسی میان رفرمیستها و مارکسیست‌های انقلابی بر سر مساله کلیدی قدرت دولتی شامل نکات زیر است:

الف - شناخت صریح مارکسیست‌های انقلابی از ماهیت طبقاتی همه دولت‌ها و دستگاه‌های دولتی بمثابة ابزاری جهت حفظ حکومت طبقاتی.

ب - توهم رفرمیستها در این باره که "دمکراسی" و "نهادهای دمکراتیک دولت" در ماورای طبقات و مبارزه طبقاتی قرار دارند.

ج - شناخت صریح مارکسیست‌های انقلابی از این واقعیت که حتی در دمکراتیک‌ترین دولت‌های بورژوازی دستگاه و نهادهای دولتی در خدمت حفظ قدرت و حکومت طبقه

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا / ۱۱۳

سرمایه‌دارست و ابزاری نیست که سرنگونی حکومت سرمایه‌داری و انتقال قدرت از طبقه سرمایه‌دار به طبقه کارگر از طریق آن میسر باشد.

د - شناخت صریح مارکسیست‌های انقلابی، براساس ملاحظات فوق، از این واقعیت که کسب قدرت توسعه طبقه کارگر مستلزم انهدام دستگاه دولت بورژوازی و در درجه نخست انهدام دستگاه اختناق بورژوازی است.

ه - نتیجه‌گیری منطقی مارکسیست‌های انقلابی مبنی بر اینکه طبقه کارگر تنها در چارچوب نهادهای دولتی‌ای ماهیتاً متفاوت با نهادهای دولت بورژوازی قادر به اعمال قدرت دولتی خود خواهد بود، نهادهای دولتی‌ای که براساس شوراها، کارگری مقتدر و بطور دمکراتیک انتخاب شده و متمرکز بوجود می‌آیند. لنین خصوصیات اساسی این دولت را در کتاب **دولت و انقلاب** بیان کرده است: انتخاب همه کارگزاران، قضات، رهبران واحدهای مسلح کارگری و دهقانی، و همه نمایندگان توده‌های زحمتکش در نهادهای دولتی، تغییر متناوب ماموران انتخابی، تحدید درآمد آنان تا سرحد حقوق یک کارگر ماهر و اعطای حق بازخواندن آنان در هر زمان، اعمال همراستای قوای مجریه و مقننه توسط نهادهایی از نوع شوراها، کاهش قاطع تعداد کارگزاران دائمی و انتقال هرچه بیشتر وظائف اداری به سازمانهایی که توده‌های زحمتکش خود اداره می‌کنند. به بیان دیگر رشد کیفی دمکراسی مستقیم در مقایسه با دمکراسی غیرمستقیم از طریق نمایندگی. همانطور که لنین متذکر شده است، در تاریخ بشریت دولت کارگری اولین دولتی است که حکومت اکثریت مردم را علیه اقلیت‌های استثمارگر و ستمگر اعمال می‌دارد. "بجای تشکیلات خاص یک اقلیت ممتاز (صاحب منصبان ممتاز و فرماندهان ارتش) اکثریت می‌تواند مستقیماً خود این امور را اجرا کند و هرچه بیشتر امور قدرت دولتی توسط مردم در مجموع انجام شود نیاز کمتری به وجود چنین قدرتی خواهد بود." (دولت و انقلاب) بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا درحقیقت چیزی نیست جز همان دمکراسی کارگری. بدین معناست که دیکتاتوری پرولتاریا تقریباً از همان آغاز شروع به زوال می‌کند.

مقوله دیکتاتوری پرولتاریا، که همه این نکات را در برمی‌گیرد هسته اساسی تئوری مارکسیستی دولت، انقلاب پرولتری و جریان ساختن جامعه بدون طبقه را تشکیل می‌دهد. در این محتوی کلمه "دیکتاتوری" دارای مفهوم مشخصی است: یعنی وسیله‌ای جهت خلع سلاح و خلع ید طبقه بورژوازی و اعمال قدرت دولتی توسط طبقه کارگر، وسیله‌ای جهت جلوگیری از احیاء مالکیت خصوصی وسائل تولید و آغاز مجدد استثمار مزد بگیران توسط سرمایه‌داران. اما کلمه "دیکتاتوری" در این محتوی بهیچوجه به مفهوم حکومت دیکتاتوری بر اکثریت وسیع مردم نیست. در کنگره افتتاحیه بین‌الملل

کمونیست صریحا "اعلام شد که" دیکتاتوری پرولتری عبارتست از سرکوب قهرآمیز مقاومت استثمارگران، یعنی اقلیت بسیار ناچیزی از مردم - بزرگمالکان و سرمایه‌داران. بنابراین دیکتاتوری پرولتری نه تنها می‌باید اشکال و نهادهای دمکراسی را تغییر دهد، بلکه رویهمرفته می‌باید چنان تحولاتی را بوجود آورد که موجب گسترش بی‌نظیر دمکراسی واقعی برای ستم‌کشیدگان نظام سرمایه‌داری یعنی طبقات زحمتکش شود. . . اینها همه امکانات عملی بیشتری را برای توده‌های زحمتکش، یعنی برای اکثریت غالب مردم، برای استفاده از حقوق و آزادیهای دمکراتیک در مقایسه با آنچه که حتی در بهترین و دمکراتیک‌ترین جمهوریهای بورژوازی تاکنون وجود داشته‌است به‌ارمغان می‌آورد. " در تقابل با تجدید نظرگرایی برنامه‌های اکثریت احزاب کمونیست و میانه‌گرایان که امروزه خودبدان اذعان دارند، بین‌الملل چهارم مدافع این مفاهیم کلاسیک مارکس و لنین است. بدون مالکیت جمعی بروسائل تولید و برتولید افزونه اجتماعی، بدون برنامه‌ریزی اقتصادی و اداره امور اقتصادی توسط کل طبقه کارگر از طریق شوراهای کارگری دمکراتیک و متمرکز - یعنی بدون خود - مدیریت با برنامه توسط توده‌های زحمتکش، جامعه سوسیالیستی تحقق ناپذیر است. اینگونه اجتماعی شدن امور تنها در صورتی امکان‌پذیر است که سرمایه‌داران هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی خلع‌ید شوند و قدرت دولتی در دست طبقه کارگر باشد.

هم‌اکنون احزاب باصطلاح کمونیست اروپائی و نیز حزب کمونیست ژاپن و چند حزب کمونیست دیگر به‌مراه برخی از گرایشهای میانه‌گرا بدفاع از این موضع کائوتسکیستی - رفرمیستی برخاسته‌اند که جنبش‌کارگری قادر است اهداف خود را تمام و کمال در چارچوب نهادهای پارلمانی بورژوازی از طریق تکیه برانتخابات پارلمانی و تسخیر تدریجی "موضع قدرت" درداخل این نهادها بدست آورد. مبارزه جهت‌رد قاطع این مواضع کائوتسکیستی - رفرمیستی، بویژه پس از تجربه اسف‌انگیز شیلی که صحت تجارب کثیر قبلی تاریخ را تایید نمود، ضروری است. مواضع مربوط درواقع سرپوشی برای پشت کردن به مبارزه جهت تسخیر قدرت دولتی توسط پرولتاریا و خلع‌ید بورژوازی و برای اجتناب از یک سیاست دفاع پیگیر از منافع طبقاتی طبقه کارگر، و ابزاری برای پیش گرفتن سیاست هرچه شیوه‌دارتر سازش طبقاتی با بورژوازی بجای یک سیاست مبارزه پیگیر طبقاتی بشمار می‌آیند و درنتیجه بیانگر گرایشی روبه رشد درجهت تسلیم به منافع طبقاتی بورژوازی در لحظات حساس بحران اقتصادی، سیاسی و اجتماعی‌اند. این سیاست هرگاه بطور قاطعی تمایلات توده‌ها را در دورانی مملو از برخوردهای اجتناب‌ناپذیر و فراگیرنده طبقاتی تعیین نماید، نه تنها موجب کاهش مشقات "دگرگونی اجتماعی" یا تضمین گذار صلح‌آمیز، هرچند کندتر، به سوسیالیزم نمی‌شود بلکه نه شکست‌ها و کشتارهای خونین توده‌ای از نوع آلمان، اسپانیا و شیلی منجر خواهد گشت.

۲- دفاع از نظام تک‌حزبی یا نظام چند حزبی؟

این بینش که نظام تک‌حزبی پیش شرط لازم و یا خصوصیت بارز قدرت کارگری، دولت کارگری و یا دیکتاتوری پرولتاریاست بهیچوجه جایی در تئوری مارکسیستی دولت ندارد. درهیچ یک از آثار تئوریک مارکس، انگلس، لنین و تروتسکی و درهیچ یک از اسناد برنامه‌ای بین‌الملل سوم در زمان رهبری لنین دفاع از نظام تک‌حزبی صورت نگرفته است. تئوری‌هایی که بعدها تکامل یافت، نظیر تئوری خام استالینیستی مبنی بر اینکه همواره در تاریخ هر طبقه اجتماعی توسط یک حزب نمایندگی شده است، از نظر تاریخی نادرست است و همواره ابزاری بوده است برای توجیه انحصار قدرت سیاسی در دست بورکراسی شوروی و دنباله‌روان ایدئولوژیکش در سایر کشورهای کارگری بورکراتیزه شده، انحصاری که از طریق خلع‌ید سیاسی طبقه کارگر بدست آمده است. برعکس، تاریخ و بویژه رویدادهای اخیر در جمهوری توده‌ای چین، صحت موضع تروتسکی را به اثبات رسانیده است: "طبقات اجتماعی ناهمگونند و در اثر تناقضات درونی در کشمکشند. تنها در اثر مبارزات داخلی گرایش‌ها، گروه‌ها و احزاب متفاوت است که طبقات اجتماعی به‌راه حل مسائل عام خود دست خواهند یافت... در سراسر تاریخ سیاسی یک نمونه هم وجود ندارد که تنها یک حزب نماینده یک طبقه اجتماعی باشد، البته به شرطی که ظاهر پلیسی جریان را با واقعیت یکی نگیریم". (انقلابی که به آن خیانت شد). این امر هم در مورد طبقه بورژوازی در تحت نظام فئودالیزم صادق بود و هم در مورد طبقه کارگر در تحت نظام سرمایه‌داری صحت دارد. در مورد طبقه کارگر تحت دیکتاتوری پرولتاریا و در جریان ساختن سوسیالیسم نیز این امر کماکان صادق خواهد بود.

از این نظر، آزادی تشکل‌گروه‌ها، گرایش‌ها و احزاب متفاوت - بدون هیچگونه محدودیت ایدئولوژیکی - پیش شرط لازمی برای اعمال قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. بدون این آزادی‌ها، نه می‌توان از وجود واقعی شوراهای کارگری انتخابی و دمکراتیک صحبت نمود و نه از اعمال واقعی قدرت توسط شوراهای کارگری. این آزادی‌ها از نظر اجتماعی پیش شرط دستیابی طبقه کارگر - بمثابه یک طبقه در گلیت خود - به نظرات مشترک و یا دستکم به توافق اکثریت پیرامون مسائل متفاوت متعددی را تشکیل می‌دهد - مسائل بی‌شمار تاکتیکی، استراتژیک و حتی تئوریک (برنامه‌ای) که وظیفه خطیر ساختن جامعه بدون طبقه تحت رهبری توده‌های تاکنون ستم‌کشیده، استثمار و پایمال شده و بهمراه دارد. بدون وجود آزادی تشکل‌گروه‌ها، گرایش‌ها و احزاب سیاسی دمکراسی سوسیالیستی واقعی امکان‌ناپذیر است.

مارکسیست‌های انقلابی همه انحرافات جایگزین‌گرایانه، پدرسالارانه و "دیوان" سالارانه (بورکراتیک) از مارکسیزم را رد می‌کنند. در این انحرافات، انقلاب سوسیالیستی و تسخیر قدرت دولتی و اعمال آن تحت دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه حزب انقلابی قلمداد می‌شود، که حزب "بنام" طبقه و یا در بهترین حالت خود "باحمایت" طبقه به‌انجام می‌رساند.

چنانچه دیکتاتوری پرولتاریا را بدانگونه که کلمات خود بیان می‌کنند بدانگونه که صریحا در سنت تئوریک مارکس و لنین آمده است تلقی کنیم - یعنی حکومت طبقه کارگر بمثابه یک طبقه "ازتولید کنندگان همبسته"، و چنانچه رهائی پرولتاریا را تنها از طریق فعالیت خود پرولتاریا، و نه از طریق پرولتاریائی منفعل که بوسیله دیوانسالاران انقلابی روشنگر و خیرخواه آموزش می‌یابد، امکان‌پذیر بدانیم، در اینصورت روشن است که نقش عمده حزب انقلابی، هم در جریان تسخیر قدرت و هم در فرآیند ساختن جامعه بدون طبقه می‌باید هدایت سیاسی فعالیت توده‌های طبقه، کسب چیرگی سیاسی در طبقه کارگری که خود بطور روزافزونی درگیر فعالیت می‌شود و نیز مبارزه در داخل طبقه، نه از طریق اداری و با ابزار اختناق بلکه به شیوه سیاسی، برای جلب پشتیبانی اکثریت به پیشنهادهاى حزب بشمار آید. قدرت دولتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا توسط شوراهای کارگری دمکراتیک و انتخابی اعمال می‌شود و حزب انقلابی بدون آنکه خود را جایگزین آنها سازد در داخل این شوراهای کارگری برای خط‌مشی صحیح و کسب رهبری سیاسی مبارزه می‌کند. حزب و دولت - و بمراتب اولی دستگاه حزبی و دستگاه دولتی - می‌باید تمایز جدائی کامل خود را حفظ کنند. علاوه بر این هدف غائی می‌باید کاهش دستگاه حزبی باشد.

لیکن وجود شوراهایی که با شیوه‌ای دمکراتیک انتخاب شده باشند و واقعا نماینده کارگران باشند تنها در صورتی امکان‌پذیر است که توده‌ها از حق انتخاب نامزدهای متفاوت - بدون هرگونه تمایز و پیش‌شرط محدود کننده‌ای در مورد تعهدات ایدئولوژیک یا سیاسی آنها - برخوردار باشند. بهمین‌گونه، کارکرد شوراهای کارگری تنها در صورتی دمکراتیک تواند بود که کلیه نمایندگان منتخب از حق تشکیل گروه، گرایش و حزب، حق دسترسی به وسایل ارتباط جمعی، حق ارائه نمودن مواضع متفاوت خود در میان توده‌ها و حق آزمودن و بمورد بحث قرار دادن این مواضع در پرتو تجربه برخوردار باشند. ایجاد هرگونه محدودیت بروابستگی حزبی آزادی پرولتاریا را در اعمال قدرت سیاسی، یعنی دمکراسی کارگری را، محدود می‌کند و این برخلاف برنامه ما و منافع تاریخی طبقه کارگر است.

چنانچه گفته شود که سازمانها و احزابی که ایدئولوژی و برنامه‌های بورژوازی، (یا

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا / ۱۱۷

خرده بورژوازی) ندارند و یا "درگیر فعالیت‌های تبلیغاتی و تهیجی علیه سوسیالیزم و حکومت شوراها نیستند" باید قانونی باشند، آنگاه چگونه می‌توان حداقل مربوطه را تعیین کرد؟ آیا احزابی هم که ایدئولوژی بورژوازی دارند ولیکن اکثریت اعضای آنها از طبقه کارگر تشکیل شده‌اند باید غیرقانونی باشند؟ چگونه چنین موضعی با اصل انتخابات آزاد شوراهای کارگری سازگار است؟ مرز مابین "برنامه بورژوازی" و "ایدئولوژی رفرمیستی" در کجاست؟ پس آیا احزاب رفرمیست‌ها باید غیرقانونی باشند؟ آیا سوسیال دمکراسی سرکوب خواهد شد؟

بر اساس سنت‌های تاریخی، نفوذ رفرمیزم بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر برای دورانی طولانی در طبقه کارگر در بسیاری از کشورها کماکان ادامه خواهد یافت. اختناق تشکیلاتی نه تنها حیات رفرمیزم را کوتاه نخواهد کرد، بلکه برعکس موجب تقویت آن نیز خواهد شد. بهترین شیوه مبارزه علیه اوهاام و پندارهای رفرمیستی، مبارزه ایدئولوژیک از یک سو و آماده‌سازی شرایط مادی برای زدودن این اوهاام از سوئی دیگر است. در شرایط اختناق تشکیلاتی و فقدان بحث و تبادل نظر آزاد، از تاثیرپذیری این مبارزه بمقدار معتنا بهی کاسته خواهد شد.

چنانچه حزب انقلاب به تهیج سیاسی جهت سرکوبی سوسیال دمکراسی و سایر سازمانهای رفرمیست دست زند، ناهمگونی سیاسی طبقه کارگر بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در داخل حزب منعکس شده، لذا حفظ آزادی گرایش و حق تشکل جناح در داخل حزب را بمراتب دشوارتر خواهد ساخت. بنابراین بدیل واقعی مابین آزادی برای احزابی که واجد برنامه صحیح سوسیالیستی‌اند در برابر آزادی برای همه احزاب سیاسی نیست. بدیل واقعی از این قرار است: یادمکراسی کارگری همراه با حق توده‌ها در انتخاب هرکس که بخواهند انتخاب کنند و همراه با آزادی تشکل سیاسی برای نمایندگان انتخاب شده (واز جمله برای آنها که دارای ایدئولوژی یا برنامه بورژوازی یا خرده بورژوازی‌اند)، یا تعیین قاطع حقوق سیاسی خود طبقه کارگر همراه با همه نتایجی که از آن ناشی می‌شود. تعیین منتظم احزاب سیاسی منجر به تعیین منتظم دمکراسی کارگری می‌شود و بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در جهت تعیین آزادی در داخل خود حزب انقلابی پیشگام پیش می‌رود.

۳- احزاب سیاسی مبین چیستند؟

بنا به اوهاام خود انگیخته گرایان، پرولتاریا قادر است بدون پیشاهنگی آگاه و بدون حزبی متشکل از پیشگامان انقلابی و متکی بر برنامه‌ای انقلابی که در بوته تجربه

تاریخ آزموده شده باشد - حزبی که کادرهایش براساس این برنامه تعلیم یافته و از طریق تجربه طولانی در مبارزه زنده طبقاتی آزمون شده باشند - با عمل خودانگیخته توده‌ای مسائلی را که در رابطه با سرنوشت سرمایه‌داری و انهدام دولت بورژوازی چه از نظر تاکتیکی و چه از نظر استراتژیک مطرح می‌شود حل کند، قدرت دولتی را تسخیر کند و سوسیالیسم را بنا سازد. مارکسیست‌های انقلابی به همه این توهمات دست رد می‌زنند. گاه گفته می‌شود که احزاب سیاسی بخاطر ماهیتشان جریانهای "لیبرال - بورژوازی" و بیگانه با پرولتاریا هستند که بعلت گرایششان به غصب قدرت سیاسی از طبقه کارگر جایی در شوراهای کارگری ندارند. این استدلال که در ریشه آنارشیستی است و توسط جریانهای ماوراء چپ "شوراگرا" نیز ارائه می‌شود از نظر تئوریک نادرست و از نظر سیاسی زیانبخش و خطرناک است. این ادعا که گروه‌ها، گرایشها و احزاب سیاسی نخستین بار با پیدایش بورژوازی مدرن بوجود آمده‌اند ناصحیح است. از نظر مفهوم اساسی (ونه‌صوری) کلمه، احزاب سیاسی قدمت بمراتب بیشتری دارند و نخستین بار با پیدایش شکلهایی از حکومت بوجود آمدند که در آنها عده نسبتاً زیادی از مردم (ونه دیگر گروه‌های کوچک روستایی یا انجمن‌های قبیله‌ای) در اعمال قدرت سیاسی شرکت می‌کردند (مانند دمکراسی‌های دوران باستان).

احزاب سیاسی بنا به این مفهوم واقعی (ونه‌صوری) خود پدیده‌هایی تاریخیند. بدیهیست که ماهیت آنان در دورانهای مختلف تاریخی تغییر کرده‌است، همانگونه که در انقلابات بزرگ بورژوا - دمکراتیک (بویژه، ولی نه صرفاً، در انقلاب کبیر فرانسه) چنین تغییری صورت پذیرفت. انقلاب کارگری نیز برآیند مشابهی خواهد داشت و بجزرات می‌توان پیش‌بینی کرد که تحت دمکراسی واقعی کارگری احزاب سیاسی مضمونی بمراتب گسترده‌تر و غنی‌تر پیدا خواهند کرد و مبارزات ایدئولوژیک توده‌ای را در ابعادی گسترده‌تر و با شرکت توده‌های بمراتب وسیعتر از آنچه تاکنون در پیشرفته‌ترین اشکال دمکراسی بورژوازی وجود داشته‌است رهبری خواهند کرد.

درواقع، در هر شکل از دموکراسی، همینکه تصمیم‌گیری‌های سیاسی از دایره مسائل عادی که توسط گروه کوچکی از افراد قابل حل و فصل‌اند پافرا تر گذارد، نیاز به راه‌حل‌های مرتبط و سازمان یافته برای تعداد کثیری از مسائل مربوط بهم مطرح می‌شود. به بیانی دیگر، ضرورت امکان انتخاب از میان خط مشی‌ها و برنامه‌های مختلف سیاسی بوجود می‌آید. احزاب بیانگر این نیازند. فقدان چنین بدیل‌های سازمان یافته‌ای، نه تنها تعداد کثیرتری از مردم را از آزادی بیشتر بیان و انتخابات برخوردار نمی‌سازد، بلکه حکومت از طریق مجلس و حکومت از طریق شوراهای کارگری را امکان‌ناپذیر می‌کند. ده‌هزار نفر قادر نیستند از میان پانصد موضع متفاوت یکی را انتخاب‌کنند و چنانچه قرار نباشد که

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا / ۱۱۹

قدرت به عوام فریبان و یا به گروه‌ها و فرقه‌های مخفی معترض واگذار شود، در این صورت باید مابین تعداد محدودی از راه‌حلهای پیوست و سازمان یافته، یعنی برنامه‌ها و احزاب سیاسی مختلف، بدون هرگونه حق انحصار یا ممنوعیتی، برخورد آزاد صورت گیرد. این همان چیزی است که به دمکراسی کارگری معنی بخشیده، آن را عملی می‌سازد.

افزون بر این، مخالفت آنارشیست‌ها و "شوراگرایان" با تشکل احزاب سیاسی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در فرآیند ساختن سوسیالیزم: (۱) یا بیانگر تصوراتی واهی است (یعنی آرزوی آنکه توده‌های زحمتکش از تشکل و یا طرفداری از گروه‌ها، گرایش‌ها و احزاب سیاسی با برنامه‌ها و خط‌مشی‌های مختلف سیاسی خودداری کنند) که در اینصورت چیزی جز خیالبافی نیست و چنین رخ نخواهد داد، (۲) و یا بیانگر کوششی است برای بازداشتن و سرکوب مساعی همه زحمتکشانی که مایل به درگیری در فعالیتهای سیاسی براساس نظام چند حزبیند و در اینصورت مخالفت با تشکل احزاب سیاسی تنها موجب تقویت فرآیند انحصاری شدن بورکراتیک قدرت می‌شود. یعنی درست نقطه مقابل خواست‌های آزادی‌گرایان.

تعداد کثیری از گروه‌های میانه‌گرا و ماوراء چپ استدلال مشابهی ارائه می‌دهند: خلع‌ید پرولتاریای شوروی از اعمال مستقیم قدرت سیاسی ریشه در بینش لنینیستی از تشکیلات دمکراتیک سانترالیست دارد. بنا به موضع این گروه‌ها، کوشش بلشویک‌ها جهت ساختن حزبی که طبقه کارگر را در انقلاب رهبری کند بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر به برقراری روابط پدرسالارانه، نفوذگرایانه و بورکراتیک مابین حزب و توده‌های زحمتکش منجر شد، روابطی که بنوبه خود پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی به انحصاری شدن اعمال قدرت در دست حزب منتهی گشت.

استدلال فوق غیرتاریخی است و بربینش پندارگرایانه‌ای که از تاریخ متکی است. از دیدگاه مارکسیستی، یعنی از دیدگاه ماتریالیزم تاریخی، خلع‌ید سیاسی پرولتاریای شوروی حائز دلایلی مادی و اقتصادی - اجتماعی است و نه دلایلی برنامه‌ای یا ایدئولوژیک. فقر عمومی و عقب‌افتادگی روسیه و ضعف نسبی کمی و فرهنگی پرولتاریا، اعمال درازمدت قدرت توسط پرولتاریا را در صورت منزوی ماندن انقلاب روسیه امکان‌ناپذیر می‌ساخت. در طول سال‌های ۱۹۱۷-۱۹۱۸، در این مورد بین بلشویک‌ها و حتی بین سایر گرایش‌های مدعی مارکسیزم توافق نظر وجود داشت. تنزل فاحش نیروهای مولده در اثر جنگ جهانی اول در روسیه، جنگ داخلی، دخالت نظامی قدرت‌های خارجی امپریالیستی، کارشکنی تکنیسین‌های بورژوازی و عوامل دیگر همگی موجب کمبابی عمومی و در نتیجه تقویت رشد امتیازات ویژه شد. همین عوامل به تضعیف کیفی پرولتاریا که خود به‌رحال کوچک بود منجر شد. افزون بر این، بخش‌های مهمی از

پیشگامان سیاسی طبقه کارگر، یعنی کسانی که بیش از همه واجد صلاحیت برای اعمال قدرت بودند، یا در جنگ داخلی جان دادند و یا برای شرکت وسیع در ارتش سرخ و دستگاه دولتی کارخانه‌ها را ترک کردند.

اگرچه پس از آغاز مشی نوین اقتصادی بهبودی در حیات اقتصادی پدید آمد، لیکن بیکاری در سطح توده‌های و دل‌سردی مستمر عمومی که برآیند شکست و رکود انقلاب جهانی بود موجب تقویت بی‌تفاوتی سیاسی و رخوت کلی فعالیت‌های سیاسی توده‌های شد که رفته‌رفته به شوراها نیز گسترش یافت. از این‌رو طبقه کارگر نتوانست مانع رشد قشر صاحب امتیازی شود که بمنظور حفظ حکومت خود بطور فزاینده‌ای حقوق دمکراتیک را محدود ساخت و شوراها را کارگری و نیز خود حزب بلشویک را از میان برد (درحالی‌که نام آنرا برای مقاصد خود بکار می‌برد). اینها دلایل اصلی غصب قدرت مستقیم سیاسی توسط بورکراسی و ادغام تدریجی دستگاه حزبی، دستگاه دولتی و دستگاه مدیران اقتصادی در یک قشر ممتاز بورکراتیک است.

مسائل مختلفی در این زمینه می‌تواند مورد بحث تاریخ‌نویسان مارکسیست باشد: آیا پاره‌ای از اقدامات مشخصی که بلشویکها حتی در دوره پیش از مرگ لنین اتخاذ کردند از لحاظ عینی موجب تقویت فرآیند استالینیزه شدن نگشت؟ آیا لنین و تروتسکی دیر به‌ابعاد خطر بورکراتیزه شدن و درجه‌ای که این فرآیند بنقد در دستگاه حزبی نفوذ یافته بود پی نبردند؟ اما اینها همه حداکثر عواملی کمکی در فرآیند بورکراتیزه شدن بشمار می‌آیند. عوامل اصلی همان عوامل عینی، مادی، اقتصادی و اجتماعی هستند که می‌باید آنها را در زیربنای اجتماعی جامعه شوروی کاوش کرد و نه در روبنای سیاسی و بویژه نه در بینش مشخصی از مقوله حزب.

از سوی دیگر، تجارب تاریخی گواهند که در هرکجا که حزب انقلابی پیشگام و با نفوذی وجود نداشته است حیات شوراها را کارگری کوتاه‌تر از مورد روسیه بوده است: آلمان در سال ۱۹۱۸ و اسپانیا در سالهای ۳۷-۱۹۳۶ برجسته‌ترین نمونه‌هایند. افزون بر این، شوراها را کارگری بدون چنین حزبی در امر تسخیر قدرت دولتی یعنی سرنگونی دولت بورژوازی توفیق نخواهد یافت. شواهد تجربی تئوری مارکسیستی را تایید نموده، نشان می‌دهند که ترکیب دیالکتیکی خود - سازماندهی دمکراتیک و آزادانه توده‌های زحمتکش از یکسو و روشنگری سیاسی یک حزب پیشگام انقلابی در رهبری از سوی دیگر، بهترین فرصت را برای تسخیر قدرت و اعمال آن توسط خود طبقه کارگر فراهم می‌آورد.

۴- شوراهای کارگری و گسترش حقوق دمکراتیک

بدون وجود آزادی کامل برای تشکل گروه‌ها، گرایشها و احزاب سیاسی، شکوفایی کامل حقوق و آزادیهای دمکراتیک برای توده‌های زحمتکش تحت دیکتاتوری پرولتاریا امکان ناپذیر است. همه انتقادات مارکس و لنین از محدودیت‌های دمکراسی بورژوازی برای این اساس است که حتی در دمکراتیک‌ترین رژیم‌های بورژوازی نیز، مالکیت خصوصی و استثمار سرمایه‌داری (یعنی نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی) همراه با ساختار طبقاتی ویژه جامعه بورژوازی (تمیزه‌بودن و از خود بیگانگی طبقه کارگر، دفاع حقوقی از مالکیت خصوصی، کارکرد دستگاه‌های اختناق و غیره)، محدودیت شدیدی در کاربرد عملی حقوق دمکراتیک و محدودیت شدیدی در استفاده اکثریت توده‌های زحمتکش از آزادیهای دمکراتیک بوجود می‌آورد. از این انتقادات بطور منطقی چنین نتیجه می‌شود که دمکراسی کارگری نه فقط در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی - یعنی مسائلی از قبیل حق کار، تامین حیات، آموزش رایگان، اوقات فراغت و غیره - که بدون شک حائز اهمیت بسیاریند، بلکه همچنین از نظر بعد استفاده کارگران و همه اقشار زحمتکش از حقوق دمکراتیک در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی بر دمکراسی بورژوازی برتری خواهد داشت. واگذاری انحصار دسترسی به مطبوعات، رادیو، تلویزیون و دیگر وسائل ارتباط جمعی، و واگذاری انحصار استفاده از تالارهای تجمع به یک حزب و یا تنها به سازمان‌های باصلاح توده‌ای و "اتحایه‌های حرفه‌ای" (مانند اتحادیه نویسندگان) تحت کنترل آن حزب، در واقع نه تنها موجب گسترش حقوق دمکراتیک پرولتاریا در مقایسه با همین حقوق در دمکراسی بورژوازی نمی‌شود، بلکه برعکس منجر به تحدید آن هم می‌شود. گسترش حقوق دمکراتیک مستلزم آنست که زحمتکشان، از جمله آنان که نظرات مخالف دارند، از حق دسترسی به ابزار مادی لازم برای استفاده از آزادیهای دمکراتیک (آزادی مطبوعات، اجتماعات، تظاهرات، اعتصاب و غیره) برخوردار باشند.

از اینرو، گسترش حقوق دمکراتیک زحمتکشان فراسوی آنچه در شرایط دمکراسی بورژوازی هم به‌رحال وجود داشته است با هرگونه تحدید حق تشکل گروه‌ها، گرایشها و احزاب بدلائیل برنامه‌ای و ایدئولوژیک ناسازگار است.

افزون بر این، تحت دیکتاتوری پرولتاریا و در جریان ساختن جامعه سوسیالیستی خود - مدیریت و تحرک توده‌های زحمتکش شکل‌های جدید و متعددی را در بر خواهند گرفت و مقولات "فعالیت سیاسی"، "احزاب سیاسی"، "برنامه سیاسی" و "حقوق دمکراتیک" را فراسوی همه خصوصیات حیات سیاسی در دمکراسی بورژوازی گسترش خواهند داد. تکنولوژی معاصر، از طریق وسائل ارتباطات جمعی، مانند تلویزیون و

دسترسی تلفنی به ماشین‌های کامپیوتر، جهش عظیمی را به جلو در زمینه تاثیر متقابل دموکراسی مستقیم و دموکراسی غیرمستقیم (از طریق نمایندگان) امکان‌پذیر ساخته است. کارگران هرکارخانه و زحمتکشان هر مرحله می‌توانند سخنرانی‌های نمایندگان خود را در کنگره‌های محلی، منطقه‌ای، سرتاسری و یا بین‌المللی مستقیماً دنبال کرده، در شرایطی آکنده از مباحثه و انتقاد آزادانه، سیاسی برای تصحیح هرگونه بیان نادرستی از واقعیت و یا هرگونه تخطی در دستورالعمل از جانب این نمایندگان بی‌درنگ اقدام کنند. بمحض اینکه پرده‌پوشی و انحصار سرمایه‌داری بر اطلاعات متمرکز در سیستم‌های کامپیوتر از بین برود، میلیون‌ها نفر از زحمتکشان می‌توانند به منابع عظیم اطاعتی دسترسی پیدا کنند. با استفاده از مکانیزم‌های سیاسی مانند رای‌گیری عمومی بر سر مطالب مشخص، توده‌های وسیع زحمتکشان می‌توانند مستقیماً درباره یک سلسله مسائل کلیدی خط‌مشی سیاسی تصمیم‌گیری کنند.

بهین ترتیب می‌توان از مکانیزم‌های دموکراسی مستقیم در مقیاس وسیعی در زمینه برنامه‌ریزی جهت تحقق بخشیدن به خواست‌های واقعی مصرف‌کنندگان استفاده کرد. و اینبار نه دیگر از طریق غیرمستقیم (مکانیزم بازار) بلکه از طریق کنفرانسهای مصرف‌کنندگان تولیدکنندگان و نیز از طریق کنفرانسها و جلسات توده‌ای مصرف‌کنندگان و یا رای‌گیری عمومی برای انتخاب شکل، نوع و درجه کیفیت اجناس مصرفی، در این مورد هم، تکنولوژی معاصر همه این مکانیزم‌ها را برای میلیون‌ها نفر از ساختن جامعه سوسیالیستی بدون طبقه همچنین جریان عظیمی از تجدید شکل بخشیدن به همه جوانب حیات اجتماعی است. دگرگونی دائمی انقلابی در مناسبات تولیدی، در شیوه توزیع، در روش کار، در اشکال مدیریت اقتصاد و جامعه، در آداب و رسوم، و در عادات و شیوه‌های تفکر اکثریت عمده مردم و حتی در نوسازی بنیانی همه شرایط زندگی یعنی نوسازی شهرها، وحدت مجدد کار فکری و یدی، انقلاب کامل نظام آموزشی، احیاء تعادل محیط زیست و حفاظت از آن، طرح‌ریزی انقلابات صنعتی بمنظور حفظ منابع طبیعی کمیاب و غیره، همه جزئی از این جریان عظیمند.

بشریت برای این تلاشها برنامه کار حاضر و آماده‌ای در اختیار ندارد. اینها همه با خود مبارزات و مباحثات وسیع ایدئولوژیک و سیاسی به‌مراه خواهد داشت. برنامه‌های سیاسی متفاوتی که حول این مسائل مرتبط بهم شکل می‌گیرند نقش بسیار بزرگتری از استناد به دوران گذشته بورژوازی یا تأیید انتزاعی آرمانهای کمونیستی ایفا خواهند کرد. لیکن هرگونه تحدید این مباحثات، مبارزات و تشکیلات حزبی به این بهانه که این یا آن موضع "ازلحاظ عینی" منعکس منافع و یا فشارهای بورژوازی یا خرده بورژوازی است و "چنانچه بطور منطقی تا به آخر ادامه یابد" به "احیاء سرمایه‌داری" منجر خواهد شد

فقط مانع رسیدن به توافق عمومی اکثریت در مورد موثرترین و صحیح‌ترین راه‌حل این مسائل حاد از نظر ساختن سوسیالیزم یعنی از نظر منافع طبقاتی خود پرولتاریا خواهد گشت.

بطور مشخص‌تر باید متذکر شد که در جریان ساختن جامعه بدون طبقه مبارزه وسیع اجتماعی علیه مصائب اجتماعی کماکان ادامه خواهد داشت. این مصائب اجتماعی اگرچه ریشه در جامعه طبقاتی دارند ولی با ازمیان رفتن استثمار سرمایه‌داری و کارمزدی یکباره ناپدید نمی‌شوند. ستم‌کشیدگی زنان، ستم‌کشیدگی اقلیت‌های ملی و ستم‌کشیدگی و از خود بیگانگی جوانان نمونه‌های برجسته‌ای از این مسائلند. این مسائل را نمی‌توان خودبخود و صرفاً "تحت عنوان کلی" مبارزه طبقاتی طبقه کارگر علیه بورژوازی" جای داد، مگر آنکه مانند مائوئیست‌ها و گرایش‌های گوناگون ماوراء چپ مقولات "طبقه کارگر" و "بورژوازی" را از تعاریف و بنیادهای سنتی مارکسیستی و ماتریالیستی جدا کنیم. بنابراین آزادی سیاسی تحت دمکراسی کارگری مستلزم آزادی شکل و آزادی عمل برای جنبش‌های مستقل رهائی بخش زنان، اقلیت‌های ملی و جوانان است، یعنی آزادی عمل برای جنبش‌هایی که به مفهوم علمی کلمه نه تنها از گرایش مارکسیست انقلابی بلکه از طبقه کارگریز بعد وسیع‌تری دارند. مارکسیست‌های انقلابی، نه باشیوه‌های تشکیلاتی و سرکوب کننده بلکه برعکس از طریق ایجاد گسترده‌ترین دمکراسی ممکن توده‌های واز طریق حمایت بی‌مجامله از حق کلیه گرایش‌ها در دفاع از نظرات و برنامه‌های خود در مقابل کل جامعه، خواهند توانست در داخل این جنبش‌های مستقل رهبری سیاسی بدست آورند و از نظر ایدئولوژیک بر انواع مختلف گرایش‌های تخیلی و یا ارتجاعی فائق آیند.

همچنین باید دریافت که شکل ویژه قدرت دولت کارگری ترکیب دیالکتیکی بخصوصی از تمرکز و عدم تمرکز را ایجاد می‌کند. روند زوال دولت، که از همان بدو تشکیل دیکتاتوری پرولتاریا آغاز می‌شود، روندیست که از طریق تفویض تدریجی حق مدیریت در حوزه‌های وسیعی از فعالیت اجتماعی (نظام بهداشتی، نظام آموزشی، سیستم پستی، راه‌آهن و ارتباطات جمعی و غیره) در سطح بین‌المللی، ملی، منطقه‌ای و محلی پیش می‌رود. البته تخصیص منابع مادی و انسانی موجود در کل جامعه میان این حوزه‌های مختلف فعالیت توسط کنکره مرکزی شوراهای کارگری صورت می‌گیرد. و این مستلزم اشکال و مضامین ویژه‌ای از مباحثات و مبارزات سیاسی است که نمی‌توان آنها را از قبل پیش‌بینی کرد و یا بگونه‌ای به "ضوابط طبقاتی" ساده و مکانیکی کاهش داد.

نکته آخر آنکه، در جریان ساختن جامعه بدون طبقه میلیون‌ها نفر از مردم در مدیریت واقعی در سطوح مختلف، و نه فقط از طریق رای‌گیری منفعل شرکت خواهند

جست. و این را نمی‌توان صرفاً "به‌بینش کارگر گزافی که کارگران را تنها "درمخل تولید" مورد نظر دارد کاهش داد. بنابه‌گفته لنین، در دولت کارگری اکثریت عظیم جمعیت بطور مستقیم در اداره "اموردولتی" شرکت خواهد کرد. این بدان معنی است که شوراها، که دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر آنهاست، صرفاً "شوراهای کارخانه‌ای نیستند بلکه نهادهای خود-سازماندهی توده‌ها را در همه زمینه‌های حیات اقتصادی و اجتماعی، از جمله در کارخانه‌ها، در واحدهای تجاری، در بیمارستانها، در مدارس، در مراکز حمل‌ونقل و ارتباطات و در محلات تشکیل می‌دهند. و این امر برای ادغام پراکنده‌ترین و اغلب فقیرترین و ستمدیده‌ترین اقشار پرولتاریا - نظیر زنان، ملیت‌های تحت ستم، جوانان، کارگران کارگاه‌های کوچک، بازنشستگان کهنسال و غیره - در طبقه کارگر و نیز برای تحکیم اتحاد طبقه کارگر و اقشار تحتانی خرده بورژوازی ضروری خواهد بود. این اتحاد خود از نظر کاهش مشقات اجتماعی پیروزی انقلاب و ساختن سوسیالیزم حائز اهمیت است.

۵- لزوم موضعگیری روشن از نظر جلب توده‌ها به انقلاب سوسیالیستی

امروزه دفاع از یک برنامه روشن و صریح دمکراسی کارگری در برابر رهبریهای رفرمیستی که در ایجاد اوهام و تخیلات بورژوا - دمکراتیک در طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی می‌کوشند، جنبه مبرمی از مبارزه علیه رفرمیزم است. در جریان گسترش مبارزه در راه انقلاب سیاسی در کشورهای کارگری بورکراتیزه شده نیز دفاع از برنامه دمکراسی کارگری از نظر مبارزه علیه تعصبات ضدشوری و توهم نسبت به نظام سرمایه‌داری، که در میان لایه‌های مختلفی از معترضان و مخالفان سیاسی در این کشورها وجود دارد، ضروری است.

تجربه تاریخی فاشیزم (و انواع دیگر دیکتاتوری‌های ارتجاعی بورژوازی) در غرب و همچنین تجربه رژیم‌های استالین و مائو و جانشینان آنان در شرق در پرولتاریای کشورهای امپریالیستی و نیز در پرولتاریای کشورهای کارگری بورکراتیک شده، بی‌اعتمادی عمیقی نسبت به هرگونه نظام تک‌حزبی و نسبت به هرگونه توجیه هرچند غامضی بمنظور محدود ساختن حقوق دمکراتیک پس از سرنگونی سرمایه‌داری ایجاد کرده‌است. این بی‌اعتمادی از لحاظ عینی تا بحال با جریان اساسی همه انقلاب‌های پرولتری هم‌راستا بوده‌است. جریان انقلابی همواره در جهت وسیع‌ترین حقوق دمکراتیک و فعالیت توده‌ای ممکن پیش رفته‌است. از کمون پاریس تا انقلاب روسیه و آلمان، از انقلاب ۳۷-۱۹۳۶ اسپانیا تا طفیانهای اخیر طبقه کارگر فرانسه در سال ۱۹۶۸، ایتالیا در سال‌های

۷۰-۱۹۶۹ و پرتغال در سالهای ۷۵-۱۹۷۴، جریان انقلابی بدین منوال بوده است. قیام‌های ضد بورکراتیک در آلمان شرقی، لهستان، مجارستان و چکسلواکی نیز از دهه ۱۹۵۰ تا بحال همگی بیانگر این موضوعند.

طبقات حاکم با استفاده از همه‌وسائل ایدئولوژیکی در اختیار خود سعی می‌کنند تا حفظ حقوق دمکراتیک را معادل با وجود نهادهای پارلمانی نشان دهند. برای نمونه، حاکمین سرمایه‌دار هم در امریکای شمالی و هم اروپای غربی می‌کوشند تا خود را نماینده آرمایه‌های دمکراتیک طبقه کارگر و دیگر توده‌های زحمتکش قلمداد نمایند. تجربه منفی فاشیسم و استالینیزم نیز این ظاهر را بشدت تقویت کرده است.

درک صحیح از اهمیت مبارزات و خواست‌های دمکراتیک‌توده‌ها و بیان مناسب آنها از نظر مقابله با کوششهای مکرری که رفرمیستها جهت انحراف مبارزه برای خواستهای دمکراتیک به‌بن‌بست نهادهای پارلمانی پروژوایی مبذول می‌دارند، از اهمیت‌سرشاری در مبارزه برای کسب رهبری توده‌ها برخوردار است.

از اینرو، تکلیف گرفتن نقش رهبری از کف رفرمیستها، بمثابه نمایندگان آرمایه‌های دمکراتیک توده‌ها، تکلیف خطیری برای مارکسیستهای انقلابی بشمار می‌آید. اگرچه روشنگری و تبلیغ برنامه حائز اهمیت بسیار است، ولیکن برای تحقق بخشیدن به این هدف بدون شک کافی نیست. توده‌های مردم از طریق تجارب عملی روزمره آموزش می‌یابند: در نتیجه همراه شدن با آنها در این تجربه و استنتاج دروس صحیح از آن ضروری است.

هرچه مبارزات طبقاتی حادثتر شود، نیروی اقناعی رهبران رفرمیست که‌کرنای مزایای نظام پارلمانی بورژوایی را می‌دمند ضعیف‌تر و ضعیف‌تر خواهد شد و اعتبار و امتیازات طبقه حاکم بیشتر و بیشتر در کلیه سطوح از جانب کارگران مورد سوال قرار خواهد گرفت. کارگران از طریق سازمانهای خود، از کمیته‌های کارگری کارخانه گرفته تا شوراهای کارگری، شروع به اعمال روزافزون تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و سیاسی کرده و اعتماد بیشتری به‌توانائی خود جهت سرنگونی دولت بورژوایی کسب خواهند کرد. در همین جریان است که کارگران نیاز به دمکراتیک‌ترین شکل سازماندهی را برای پیشبرد مبارزه خود و درگیر کردن هرچه وسیع‌تر توده‌ها احساس خواهند کرد. توده‌های مردم از طریق این تجربه مبارزه و شرکت در اداره دمکراتیک سازمانهای خود، آزادی عمل و بطورکلی آزادی بیشتری را در مقایسه با آزادی موجود تحت نظام دمکراسی پارلمانی بورژوایی تجربه کرده، به ارزشهای غیرقابل قیاس دمکراسی کارگری پی خواهند برد. این روند تجربه توده‌ها در سلسله وقایعی که از سلطه سرمایه‌داری تا تسخیر قدرت توسط پرولتاریا جریان دارند حلقه‌های ضروری است و در پی‌ریزی معیارها و ضوابط دمکراتیک

دولت کارگری نیز تجربه‌ای حیاتی است.

چنانچه مارکسیستهای انقلابی چه در تبلیغات خود و چه در فعالیت خود کوچکترین نشانه‌ای براین اساس برجای نهند که تحت نظام دیکتاتوری پرولتاریا آزادی سیاسی کارگران - از جمله آزادی انتقاد از دولت و آزادی احزاب و مطبوعات معترض - محدودتر از آزادی موجود در تحت نظام دمکراسی بورژوازی خواهد بود، در آنصورت مبارزه جهت فائق آمدن بر سلطه ایدئولوژیک همه آنها که اوهاام پارلمانی در طبقه کارگر ایجاد می‌کنند، اگر محکوم به شکست نباشد، بمراتب دشوارتر خواهد بود. هرگونه تردید و دودلی در این مورد از جانب پیشگامان انقلابی خادمین رفرمیست بورژوازی لیبرال را در ایجاد تفرقه مابین پرولتاریا و منحرف کردن بخش مهمی از طبقه کارگر در جهت دفاع از نهادهای دولت بورژوازی در زیر پوشش تضمین حقوق دمکراتیک کمک خواهد کرد.

شاید چنین دلیل آورده شود که استدلال فوق تنها در مورد کشورهای صادق است که در آنها طبقه مزدبگیر بنقد اکثریت قاطع کل جمعیت فعال را تشکیل دهد، یعنی در کشورهایی که با اکثریت وسیعی از خرده تولیدکنندگان مستقل روبرو نباشند. درست است که در پاره‌ای از کشورهای شبه مستعمره ضعف طبقات حاکم پیشین چنان تناسب مناسبی از نیروهای اجتماعی را بوجود آورده بود که در آنها سرنگونی سرمایه‌داری بدون شکوفائی دمکراسی کارگری صورت یافت (چین و ویتنام دو نمونه برجسته این جریانند). ولیکن باید ماهیت استثنائی این تجارب را، که بطور کلی در کشورهای شبه مستعمره دیگر تکرار نخواهد شد و در کشورهای امپریالیستی بهیچوجه رخ نخواهد داد، تأکید نمود. افزون براین، لازم به تأکید است امپریالیستی بهیچوجه رخ نخواهد داد، تأکید نمود. افزون براین، لازم به تأکید است که تا آنجا که در چندین کشور عقب افتاده سرنگونی سرمایه‌داری با پیدایش قدرت مستقیم کارگری در شوراهای انتخابی و دمکراتیک کارگران و دهقانان تهی دست همراه نشد، دولت‌های کارگری مزبور از همان آغاز محکوم به بورکراتیزه شدن بودند و این امر در نتیجه موانع دشواری در راه پیشرفت بسوی ساختمان جامعه سوسیالیستی بدون طبقه در این کشورها و در سطح بین‌المللی بوجود آمده است.

بدین ترتیب، از آنجا که هم‌اکنون تعداد روزافزونی از کشورهای شبه مستعمره از روند صنعتی شدن ناقص می‌گذرند، پرولتاریا در این کشورها نسبت به کل جمعیت فعال وزنه بسیار بیشتری را در مقایسه با مورد روسیه در سال ۱۹۱۷ یا چین در سال ۱۹۴۹ داراست. پرولتاریا در این کشورها از طریق تجربه خود در مبارزه بسرعت به چنان درجه‌ای از آگاهی و خود - سازماندهی خواهد رسید که تشکیل نهادهای دولتی از نوع

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا / ۱۳۷

شوراها را در ستور روز قرار خواهد داد. از این نظر، برنامه دمکراسی شورائی کارگری بین‌الملل چهارم، بمثابة شالوده‌ای برای دیکتاتوری پرولتاریا برنامه‌جهانشمولی برای انقلاب جهانی است. این برنامه اساساً باخصلت اجتماعی، نیازهای تاریخی و شیوه تفکر طبقه کارگر همراستاست و بهیچوجه برنامه‌ای "تجملی" و مختص کارگران "کشورهای غنی" نیست.

۶- در پاسخ به استالینیست‌ها

در میان کسانی که ادعای دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا را دارند تنها استالینیست‌ها هستند که بدیل سیاسی و تئوریک پیوسته‌ای در برابر برنامه دمکراسی سوسیالیستی بین‌الملل چهارم، مبنی بر شوراها و کارگری و نظام چند حزبی که در چارچوب آن پیشگام انقلابی بمبارزه برای کسب رهبری سیاسی از طریق جلب اکثریت زحمتکشان به نظرات خود می‌پردازد، قرار می‌دهند. پایه بدیل استالینیستی اعمال قدرت دولتی در "دیکتاتوری پرولتاریا" توسط یک حزب و بنام طبقه کارگر است. این بدیل متکی بر پیشنهادها و زیر است (که اغلب بطور مشخص بیان نمی‌شوند):

الف - "حزب رهبر" و یا حتی "هسته رهبری حزب" انحصار شناخت علمی را در دست دارد و از هرگونه خطائی مبرا است (این استدلال به این نتیجه‌گیری مکتب‌گرایانه و ملکوتی منجر می‌شود که نباید به مدافع حقایق و مبلغ اکاذیب حقوق برابر داده شود.)

ب - طبقه کارگر و بویژه توده‌های زحمتکش عموماً "از لحاظ سیاسی عقب افتاده‌اند، تحت نفوذ ایدئولوژی بورژوائی و خرده بورژوائی قرار دارند، به این متمایلند که منافع فوری مادی را بر منافع اجتماعی و تاریخی ترجیح دهند. از اینرو آنها نمی‌توانند بطور مستقیم قدرت دولتی را از طریق شوراها و کارگری انتخابی و دمکراتیک اعمال کنند. برقراری دمکراسی واقعی کارگری خطر اتخاذ یک سلسله تصمیم‌های زیانبخش و از لحاظ عینی ضدانقلابی را در بردارد که ممکن است راه را برای احیاء سرمایه‌داری باز کند و یا لاقلاً به جریان ساختن سوسیالیزم ضربه‌زده، آنرا بشدت کند کند.

ج - از اینرو دیکتاتوری پرولتاریا را تنها توسط "حزب پیشگام پرولتاریا" می‌توان اعمال کرد. به بیان دیگر، دیکتاتوری پرولتاریا همان دیکتاتوری حزب است (که یا نماینده یک طبقه کارگر اساساً منفعل است و یا متکی بر مبارزات طبقاتی توده‌هاست که فاقد صلاحیت لازم برای اعمال قدرت مستقیم دولتی محسوب می‌شوند).

د - از آنجا که تنها و تنها حزب است که منافع طبقه کارگر را مبین است و از آنجا که این منافع تحت هر شرایط و در همه موارد همگون بشمار می‌آید، لذا "حزب رهبری‌کننده"

خود بنوبه می‌باید یکپارچه باشد. هرگونه گرایش مخالف الزاما " بنحوی از انحاء منعکس فشار و منافع طبقات متخاصم تلقی می‌شود. (مائوئیستها در اینجا نتیجه می‌گیرند که مبارزه بین دو خط مشی متفاوت در داخل حزب مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی است.) نتیجه منطقی چنین بینش‌هایی کنترل یکپارچه بر همه جوانب زندگی اجتماعی توسط حزب واحد است. کنترل مستقیم حزب می‌باید بر همه شوون "جامعه مدنی" برقرار شود.

ه - یک پیشنهاد اساسی دیگر، تشدید مبارزه طبقاتی در دوران ساختن سوسیالیسم است. (البته این پیشنهاد اگر با سایر پیشنهادها همراه نباشد، الزاما به همان نتیجه‌گیری منجر نخواهد شد.) از این پیشنهاد چنین نتیجه‌گیری می‌شود که صرف‌نظر از سطح توسعه نیروهای مولده و حتی مدت‌ها پس از الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید کماکان خطر روزافزون احیاء قدرت بورژوازی وجود دارد. خطر احیاء بورژوازی بصورت برآیند مکانیکی پیروزی ایدئولوژی بورژوازی در این یا آن زمینه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و حتی در زمینه علمی تصور می‌شود و نظر به نیروی فوق‌العاده‌ای که بدینسان به عقاید بورژوازی نسبت داده می‌شود استفاده از اختناق علیه کسانیکه از لحاظ عینی بیانگر این نظرات بشمار می‌آیند امری منطقی می‌شود.

از دیدگاه عام‌تئوریک همه این پیشنهادها غیرعلمی‌اند و در پرتو تجارب واقعی و تاریخی مبارزات طبقاتی در اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورها، از دوران سرنگونی سرمایه‌داری بعد، همه آنها بی‌اساسند. این پیشنهادها بارها و بارها به دفاع از منافع طبقاتی پرولتاریا صدمه زده‌اند و سدی در راه مبارزه پیروزمندانه علیه بقایای بورژوازی و بقایای ایدئولوژی بورژوازی بوجود آورده‌اند. لیکن از آنجا که در زمان استالین این پیشنهادها عملاً "به تعصباتی جهانشمول تبدیل شده، و مورد پذیرش کلیه احزاب کمونیست قرار گرفتند و بیشک از پیوستگی درونی‌ای برخوردارند - که خود منعکس‌کننده منافع مادی بورکراسی مثابه یک لایه اجتماعی است - لذا هیچیک از احزاب کمونیست از آنزمان تا بحال به انتقاد و تکذیب صریح و کامل آنها نپرداخته‌است. این بینش‌ها لااقل تا اندازه‌ای در ایدئولوژی بسیاری از رهبران و کادرهای احزاب کمونیست و سوسیالیست یعنی بورکراسی‌های جنبش کارگری کماکان باقی مانده‌اند و کماکان منبع ایدئولوژیکی را برای توجیه اشکال گوناگون تحدید حقوق دمکراتیک توده‌های زحمتکش در دولتهای کارگری بورکراتیزه شده و در بخشهایی از جنبش کارگری در کشورهای سرمایه‌داری که تحت نفوذ احزاب کمونیست قرار دارند تشکیل می‌دهند. از نظر دفاع از برنامه دمکراسی سوسیالیستی رد این بینش‌ها بطور روشن و منطقی حیاتی است. نخست آنکه پندار طبقه کارگر همگون، طبقه‌ای که منحصرأ توسط یک حزب نمایندگی شود، با همه تجارب تاریخی و با هرگونه تحلیل مارکسیستی و ماتریالیستی از

رشد و تکامل مشخص پرولتاریای معاصر، چه تحت نظام سرمایه‌داری و چه پس از سرنگونی آن، در تضاد است. در نهایت می‌توان ادعا کرد که تنها حزب انقلابی پیشگام است که از نظر برنامه‌های مدافع منافع دراز مدت تاریخی پرولتاریا است. لیکن حتی در این حالت نیز شیوه برخورد دیالکتیکی و ماتریالیستی، برخلاف شیوه پندارگرائی و مکانیکی، بلافاصله می‌افزاید که تنها زمانی می‌توان از ادغام منافع فوری طبقاتی و منافع دراز مدت طبقاتی در عمل و کاهش امکان اشتباه داد سخن راند که حزب پیشگام انقلابی رهبری سیاسی اکثریت کارگران را واقعا " بدست آورده باشد.

درواقع، لایه‌بندی عینی و مشخصی در طبقه کارگر و در شکل‌گیری آگاهی طبقه کارگر وجود دارد و میان مبارزه برای منافع فوری و مبارزه برای اهداف تاریخی جنبش کارگری نیز لاقلاً تنش‌هایی موجودند (برای نمونه تضاد مابین مصرف فوری و تخصیص منابع برای مصرف دراز مدت). این تضادها، که ریشه در اثرات توسعه ناموزون جامعه بورژوازی دارند، دقیقاً " از جمله مسائل عمده‌ای هستند که ضرورت وجود حزب پیشگام انقلابی را در مقابل اتحادیه ساده همه مزدبگیران در داخل یک حزب واحد نشان می‌دهد. لیکن از اینجا بار دیگر نتیجه‌ای انکار ناپذیر ناشی می‌شود: در درون طبقه کارگر امکان دارد احزاب متفاوتی بوجود آیند و بوجود هم می‌آیند که سمت‌گیریه‌ها و برخوردهای متفاوتی نسبت به مبارزه طبقاتی مابین کارو سرمایه و نسبت به مساله رابطه بین مطالبات فوری و اهداف تاریخی دارند، و واقعا " نماینده بخش‌هایی از طبقه کارگرند (چه احزابی که منافع صرفاً " بخشی از طبقه کارگر را بیان می‌کنند و چه آنها که منعکس فشارهای ایدئولوژیک نیروهای طبقاتی متخاصمند).

دوم آنکه یک حزب انقلابی که دارای یک نظام داخلی دمکراتیک است، از برتریهای بیشماری در زمینه تجزیه و تحلیل صحیح از تحولات سیاسی و اجتماعی - اقتصادی و نیز در زمینه راهیابی به خط مشی صحیح استراتژیک و تاکتیکی در مقابل این تحولات برخوردار است، زیرا خود را بر پایه سوسیالیزم علمی یعنی مارکسیزم، که همه تجارب گذشته مبارزات طبقاتی را بصورت یک کل واحد ترکیب و تعمیم می‌دهد، متکی می‌کند. این چارچوب برنامه‌ای که توسط حزب انقلابی برای یافتن یک سمت‌گیری صحیح سیاسی بکار می‌رود، امکان نتیجه‌گیریهای نادرست، تعمیمهای عجولانه و واکنشهای یکجانبه و سطحی به تحولات غیرمنتظره، و نیز امکان عقب‌نشینی در مقابل فشارهای ایدئولوژیک و سیاسی نیروهای طبقاتی متخاصم و امکان درگیر شدن در توافقه‌های غیر اصولی سیاسی و غیره را از جانب حزب انقلابی در مقایسه با سایر گرایشهای جنبش کارگری و یا بخشهای غیرمتشکل طبقه کارگر بسیار کم خواهد کرد. در طی سده‌های قرن که از پیدایش بلشویزم می‌گذرد این واقعیت انکار ناپذیر بارها و بارها توسط رویدادها و

تحولات تاریخی به‌تائید رسیده‌است و راسخ‌ترین استدلال را در اثبات ضرورت حزب پیشگام انقلابی تشکیل می‌دهد .

لکن این واقعیت تضمین نمی‌کند که حزب بطور خودکار از هرگونه اشتباه مصون خواهد ماند . هیچ حزبی ، هیچ رهبری حزبی ، هیچ اکثریت حزبی ، هیچ "کمیته مرکزی لنینیستی" و هیچ فردی از رهبران حزب مرا از خطا نمی‌باشد . تدوین برنامه مارکسیستی هرگز بطور کامل صورت نمی‌یابد و هیچ شرایط جدیدی را نمی‌توان با استناد به نمونه‌های قبلی بطور جامع تجزیه و تحلیل کرد . واقعیت اجتماعی پیوسته در حال دگرگونی است و هر نقطه عطفی در تاریخ تحولات جدید و غیرمنتظره‌ای را دائما " به‌مراه می‌آورد : مارکس و انگلس پدیده امپریالیسم را که تنها پس از مرگ انگلس در تمامی جوانبش آشکار شد مورد تجزیه و تحلیل قرار نداده‌اند ، بلشویکها تاخیر انقلاب پرولتری در کشورهای امپریالیستی پیشرفته را پیش‌بینی نکرده بودند و تئوری دیکتاتوری پرولتاریای لنین انحطاط بورکراتیک اولین دولت کارگری را دربر نداشت ، پس از جنگ دوم جهانی ، در اثر مبارزات انقلابی توده‌هایی که تحت رهبری پیشگامان مارکسیست انقلابی نبودند چندین دولت کارگری (صرفنظر از ناهنجاریهای بورکراتیک آنها) بوجود آمدند (یوگسلاوی ، چین ، کوبا ، ویتنام) . تروتسکی این جریان را پیش‌بینی نکرده بود . در متون کلاسیک و یا در برنامه‌کنونی هیچ پاسخ کامل و از پیش آماده‌ای برای پدیده‌های جدید نمی‌توان یافت .

نکته دیگر آنکه ، در دوران ساختن سوسیالیسم مسائل جدیدی مطرح خواهند شد که برنامه انقلابی مارکسیستی در رابطه با آنان تنها یک چارچوب کلی راهنما را تشکیل می‌دهد و نه منبع خودکاری از پاسخهای صحیح . مبارزه برای یافتن راه حل صحیح برای این مسائل جدید مستلزم کنش و واکنش دائمی میان بحث و تجزیه و تحلیل تئوریک – سیاسی از یکسو و پراتیک طبقاتی انقلابی از سوی دیگر است . داوری نهائی براساس تجربه عملی خواهد بود .

درچنین شرایطی ، هرگونه تحدید مباحثات آزاد تئوریک و سیاسی به تحدید آزادی فعالیت سیاسی توده‌ای پرولتاریا ، یعنی به تحدید دموکراسی سوسیالیستی منجر می‌شود . این بنوبه خود مانعی فراراه دستیابی حزب انقلابی به خط مشی صحیح تشکیل خواهد داد و لذا از نظر تئوریک اشتباه ، از نظر عملی غیرموثر و از نظر پیشرفت موفقیت آمیز در جهت ساختن سوسیالیسم زیان بخش خواهد بود .

یکی از وخیم‌ترین عوارض یکپارچه تک حزبی – یعنی فقدان تعدد گروه‌ها ، گرایشها ، احزاب سیاسی و اعمال محدودیت‌های تشکیلاتی بر مباحثات آزادی سیاسی و ایدئولوژیک – مانعی است که چنین نظامی در راه تصحیح سریع اشتباهات حکومت در یک

دولت کارگری ایجاد می‌کند. در جریان ساختن جامعه سوسیالیستی بدون طبقه اشتباه از جانب حکومت همانند اشتباه از جانب اکثریت طبقه کارگر، اقشار مختلف طبقه کارگر، و یا گروه‌های سیاسی مختلف رویهمرفته اجتناب‌ناپذیر است. با اینهمه در محیطی که مباحثات آزاد سیاسی، دسترسی آزاد گروه‌های مخالف به رسانه‌های جمعی، هشاری سیاسی توده‌ای، درگیری وسیع توده‌ها در حیات سیاسی و کنترل امور دولتی و حکومتی در همه سطوح توسط توده‌ها حاکم باشد تصحیح سریع این اشتباهات امکان‌پذیر است.

فقدان همه‌آیندگان این مکانیزم‌های اصلاحی در نظام یکپارچه تک‌حزبی تصحیح اشتباهات فاحش را بسیار دشوارتر می‌سازد. تعصب به‌اینکه حزب از هرگونه اشتباه مبرا است پایه نظام استالینیستی را تشکیل می‌دهد. این خود به انکار هرگونه اشتباه در سیاست‌های حزبی، تلاش برای یافتن بهانه و توجیه، و اختراع مقصر، و به‌کوشش برای بت‌عویق انداختن هرچه بیشتر تصحیحات حتی ضمنی قوت می‌دهد. چنانکه تاریخ اتحاد شوروی از سال ۱۹۲۸ به بعد نشان می‌دهد خسارات عینی نظام تک‌حزبی استالینیستی، چه در رابطه با لطامات اقتصادی و مشقات غیرلازمی که گرچه از لحاظ عینی قابل پیشگیری بود ولی با اینهمه بر توده‌های زحمتکش تحمیل شد و چه در رابطه با شکست‌های سیاسی در برابر طبقات متخاصم و سرخورده شدن و انفعال سیاسی پرولتاریا، حقیقتاً باور نکردنی است. تنها به یک نمونه اشاره می‌کنیم: ادامه لجوجانه یک سیاست نادرست کشاورزی توسط استالین و دست‌نشانندگان وی تولید مواد غذایی مردم شوروی را برای مدتی بیش‌از یک نسل بطرز ویران‌کننده‌ای مختل کرده است. عواقب منفی این سیاست هنوز هم پس از گذشت پنجاه سال از میان نرفته است. اگر در مورد نظرات مخالف با این سیاست مباحثه آزاد سیاسی در شوروی وجود می‌داشت وقوع چنین جامعه‌ای امکان‌ناپذیر می‌بود. سومین نکته: این پندار که تحدید حقوق دمکراتیک پرولتاریا بگونه‌ای موجب "آموزش" تدریجی توده‌های زحمتکش منتسب به "عقب‌افتادگی" می‌شود، بوضوح بی‌اساس است. مثل است که بای فرار گرفتن شنا باید در آب رفت. توده‌های مردم تنها با شرکت در فعالیت سیاسی و آموزش از تجربه، این فعالیت است که می‌توانند سطح آگاهی سیاسی خود را بالا ببرند و برای آنکه بتوانند از اشتباهات خود درس بگیرند باید حق اشتباه کردن داشته باشند. در تعصبات پدرسالارانه راجع به "عقب‌افتادگی" منتسب به توده‌ها عموماً "هراس خرده‌بورژواگرایانه و محافظه‌کارانه‌ای از فعالیت توده‌های نهفته است که هیچ وجه اشتراکی با مارکسیزم انقلابی ندارد. هرگونه تحدید فعالیت سیاسی توده‌ها به این بهانه که آنها ممکن است مرتکب اشتباهات زیادی شوند، تنها موجب بی‌تفاوتی روزافزون سیاسی در میان کارگران خواهد شد: یعنی متناقضاً شرایطی را که باید برای توجیه این تحدید عنوان می‌شد دامن‌دارتر خواهد کرد.

چهارم: در شرایط اجتماعی شدن تمام عیار وسائل تولید و تولید افزونه اجتماعی، هرگونه انحصار درازمدت کنترل قدرت سیاسی در دست یک اقلیت - حتی اگر این اقلیت یک حزب انقلابی باشد که با انگیزه‌های انقلابی پرولتری آغاز بکار کند - خطر شدید تقویت گرایش‌های عینی در جهت بورکراتیزه شدن را دربردارد. در چنین شرایط اجتماعی - اقتصادی، کسانی که تشکیلات ده‌لتری را تحت اختیار دارند، از این طریق تولید افزونه اجتماعی و توزیع آنرا نیز کنترل می‌کنند. در دولت‌های کارگری، بویژه در آنها که از لحاظ اقتصادی پس افتاده‌اند، دربدو امر نابرابریهای اقتصادی کماکان وجود خواهند داشت. این واقعیت می‌تواند منشاء بروز فساد، رشد امتیازات مادی و افتراق اجتماعی شود. بنابراین از لحاظ عینی ضروری است که کنترل واقعی تصمیم‌گیری‌ها در دست پرولتاریا بمثابه یک طبقه باشد و در همه سطوح، حتی در سطوح عالی‌رتبه، امکانات نامحدودی برای تقبیح دزدی، اسراف، بهره‌برداری و سوءاستفاده غیرقانونی از منابع وجود داشته باشد. این‌گونه کنترل دمکراتیک توده‌های تنهادر صورتی امکان‌پذیر است که گرایشها، گروه‌ها و احزاب مخالف از آزادی کامل عمل، تبلیغ و تهییج برخوردار بوده، دسترسی کامل به رسانه‌های جمعی داشته باشند.

همچنین، اشکالی از تقسیم کار (بویژه جدائی کار فکری و کار یدی) و نیز اشکالی از سازماندهی و شیوه کار که جزئا "یا کلا" از بقایای نظام سرمایه‌داری بجا مانده‌اند، بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر در دوران انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیزم و حتی در مرحله اول کمونیزم (سوسیالیزم) پابرجا خواهند ماند که شکوفائی کامل استعداد خلاق تولیدکنندگان را امکان‌ناپذیر می‌سازد.

اینها را نمی‌توان با تعلیم و تلقین یا نصایح اخلاقی و "کمپین‌های انتقادی توده‌ای" متناوب، به آن‌گونه که مائوئیست‌ها ادعا می‌کنند، خنثی کرد و تدابیر گیج‌کننده‌ای از قبیل وضع یک روز کار یدی در هفته برای کادرها نیز حتی بیپرده‌تر خواهند بود. برای آنکه این موانع عینی، که در راه پیدایش تدریجی روابط تولیدی واقعا "سوسیالیستی" قرار دارند، به منبعی از امتیازات مادی بدل نشوند، باید تمایز قاطعی بین تقسیم اجتماعی کار و تقسیم اداری کار وجود آید. یعنی توده‌های تولیدکننده (و در درجه نخست آنها یکبه غالباً" بیش از همه مورد استئمارند، یعنی کارگران یدی) باید در موقعیتی باشند که بتوانند بر لایه‌هایی که از لحاظ "اداری" صاحب امتیازند کنترل واقعی سیاسی واجتماعی اعمال کنند. تقلیل فاحش در ساعات کار و ایجاد دمکراسی کامل شورائی دوشروط اساسی تحقق این‌هدف را تشکیل می‌دهند.

بدیهی است چنانچه (وزمانیکه) هریک از تحولات زیرصورت بگیرد، تغییری کیفی در موقعیت حاضر، که مساله حفظ و ارتقاء دمکراسی پرولتری را بویژه دشوار کرده

است، بوجود خواهد آمد:

۱- پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک یا چند کشور از لحاظ صنعتی پیشرفته سرمایه‌داری. این پیروزی تحرک عظیمی به مبارزه برای حقوق دمکراتیک در سراسر جهان خواهد بخشید و سرعت امکان آنرا بوجود خواهد آورد که بارآوری کار در مقیاس عظیمی افزایش یافته، کمیابیهائی که ریشه اصلی تغذیه انگل بورکراتیزم است از میان برداشته شود.

۲- پیروزی انقلاب سیاسی در دولتهای کارگری بورکراتیزه، بویژه در شوروی و یا در جمهوری توده‌ای چین. این پیروزی، مضافاً به اینکه ناقوس مرگ قشر بورکراسی و مقوله "ساختن سوسیالیزم در یک کشور" را خواهد نواخت، موجی از دمکراسی پرولتری را نیز با تاثیرات عظیم بین‌المللی به‌مراه خواهد داشت.

متعاقب پیروزی انقلاب سیاسی در این کشورها، برنامه‌ریزی مشترک اقتصادی میان همه کشورهای کارگری امکان‌پذیر خواهد شد و در نتیجه، جهشی به‌جلو در بارآوری کار بوجود خواهد آمد که به‌ازمیان بردن پایه اقتصادی انگل بورکراتیزم کمک خواهد کرد در خاتمه باید به‌این واقعیت توجه کرد که هیچ‌گونه هم‌زمانی و ارتباط خودکاری میان برانداختن قدرت دولتی سرمایه‌داری و الغاء مالکیت خصوصی بروسائل تولید از یک سو از میان رفتن امتیازات اجتماعی در زمینه ثروت شخصی، میراث فرهنگی و نفوذ ایدئولوژیک از سوی دیگر وجود ندارد (از میان رفتن همه عناصر تولید کالائی که دیگر جای خود دارد). تولید ساده کالائی و بقایای اقتصاد پولی تا مدت‌ها پس از سرنگونی قدرت دولتی بورژوائی و الغاء مالکیت سرمایه‌داری، کماکان زمینه‌ای را تشکیل خواهند داد که در آن امکان از‌نوشکل گرفتن انباشت‌اولیه سرمایه هنوز موجود خواهد بود. بویژه اگر سطح توسعه نیروهای مولده برای تضمین پیدائی خودکار و تثبیت مناسبات تولیدی واقعا "سوسیالیستی هنوز کافی نباشد. نفوذ ایدئولوژی، آداب و رسوم ارزشهای فرهنگی بورژوائی و خرده بورژوائی نیز پس از انهدام موقعیت اقتصادی و سیاسی بورژوازی بمثابه طبقه حاکم، تا مدت‌های مدید در میان لایه‌های نسبتاً وسیعی از جامعه و در زمینه‌های نسبتاً گسترده‌ای باقی خواهد ماند.

یکی از دلایل اصلی ضرورت کسب قدرت دولتی توسط طبقه کارگر جلوگیری از تبدیل این "حیطه‌های نفوذ بورژوائی" به پایگاهی برای احیاء سرمایه‌داری است. ولیکن کاملاً اشتباه خواهد بود که از این واقعیت انکارناپذیر چنین نتیجه بگیریم که اختناق تشکیلاتی علیه ایدئولوژی بورژوائی شرط لازمی برای ساختن جامعه سوسیالیستی بشمار می‌رود. برعکس، تجارب تاریخی بی‌تثیری کامل مبارزه تشکیلاتی علیه ایدئولوژیهای ارتجاعی خرده بورژوائی و بورژوائی را نشان می‌دهد. در دراز مدت این شیوه‌ها در

واقع سلفهء عقاید مزبور را حتی تقویت می کنند و موجب آن می شوند که توده های وسیع پرولتاریا، بخاطر نداشتن تجربهء مباحثات واقعی سیاسی و ایدئولوژیک و بخاطر بی اعتباری "مکتب های دولتی" از لحاظ ایدئولوژیک در برابر این عقاید خلع سلاح شوند.

تنها شیوهء موثر برای از میان بردن نفوذ این ایدئولوژیها در بین توده های زحمتکش از این قرار است:

الف - ایجاد شرایط عینی ای که تحت آن، ایدئولوژیهای مذکور ریشه های مادی تجدید حیات خود را از دست بدهند.

ب - مبارزه بی امان در زمینه ایدئولوژیک علیه این ایدئولوژیها، که تنها در شرایط مباحثه و برخورد آزاد عقاید - یعنی در شرایط آزادی مدافعین ایدئولوژیهای ارتجاعی در دفاع از عقایدشان و چنگاکنی ایدئولوژیک و فرهنگی - به توفیق کامل دست خواهد یافت.

فقط کسانی که به برتری اندیشه های مارکسیستی و ماتریالیستی و به پرولتاریا و توده های زحمتکش اعتماد نداشته باشند از برخورد علنی ایدئولوژیک با ایدئولوژیهای بورژوازی و خرده بورژوازی تحت دیکتاتوری پرولتاریا هراسانند. زمانیکه طبقه بورژوازی خلع سلاح و خلع ید میشود، و زمانیکه اعضای این طبقه تنها به نسبت تعدادشان به رسانه های جمعی دسترسی داشته باشند، دلیلی برای ترس از برخورد دائمی، آزاد و روشن میان عقاید آنها و عقاید ما وجود نخواهد داشت. این گونه برخورد عقاید تنها راهی است که از طریق آن طبقهء کارگر می تواند از لحاظ ایدئولوژیک آموزش یابد و پیروزمندان خود را از زیر نفوذ عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی آزاد کند.

هرگونه موقعیت انحصاری که از طریق اقدامات تشکیلاتی و سرکوب کننده، در زمینه های فرهنگی - ایدئولوژیک به مارکسیزم و (بطریق اولی به تعبیر یا تفسیر ویژه ای از مارکسیزم) داده شود، ناگزیر موجب خواهد شد که مارکسیزم از یک علم انتقادی به نوعی مذهب یا مکتب دولتی کاهش یابد و جذابیت خود را در میان توده های زحمتکش بویژه جوانان دایما از دست بدهد. امروزه در اتحاد شوروی این مطلب بوضوح آشکار است. موقعیت انحصاری "مارکسیزم رسمی" فقدان واقعی تفکر خلاق مارکسیستی را در تمام حوزه ها مخفی می دارد. مارکسیزم که به گوهر اندیشه ای انتقادی است تنها در شرایط وجود آزادی کامل مباحثه و برخورد دائمی با سایر جریانهای فکری - یعنی در شرایط چنگاکنی کامل ایدئولوژیک و فرهنگی - شکوفا پذیر است.

۷- مساله دفاع - از - خود دولت کارگری

بدیهی است که دولت کارگری می‌باید در برابر نقض آشکار قوانین اصلی و اقداماتی که آشکارا جهت برانداختن دولت صورت می‌پذیرد از خود دفاع کند. درست همانگونه که تحت حکومت بورژوازی قانون اساسی و حقوق جزایی تجاوز فردی به حق مالکیت خصوصی را غیرقانونی اعلام می‌کند، در دمکراسی کارگری نیز قانون اساسی و حقوق جزایی بهره‌وری خصوصی از وسائل تولید و استخدام خصوصی کارگران را منع خواهد کرد. همچنین تا زمانیکه هنوز جامعه بدون طبقه تحقق نیافته باشد و تا زمانیکه تحت حکومت طبقاتی پرولتری ادامه و احیای سرمایه‌داری امکان‌پذیر باشد، هرگونه اقدام برای شورش مسلحانه و یا کوشش جهت برانداختن قهرآمیز قدرت طبقه کارگر، هرگونه حمله تروریستی علیه نمایندگان قدرت کارگری، هرگونه کارشکنی، و یا جاسوسی برای دولت‌های خارجی سرمایه‌داری و غیره، توسط قانون اساسی و حقوق جزایی دیکتاتوری پرولتاریا منع و مجازات می‌شوند، اما تنها این شکل اعمال به اثبات رسیده می‌باید مورد مجازات قرار گیرند و نه تبلیغاتی کلی‌ای که صریحا "یا بطور ضمنی در خدمت احیای سرمایه‌داری واقع می‌شود. یعنی آزادی تشکل سیاسی باید به همه کسانی که قانون اساسی دولت کارگری را در عمل رعایت می‌کنند، یعنی به کسانی که درگیر اعمال قهر جهت برانداختن قدرت کارگری و مالکیت جمعی نیستند، داده شود، از جمله به عناصر بورژواگرا. دلیلی وجود ندارد که کارگران در تبلیغاتی که آنان را به پس دادن کارخانجات و بانکها به مالکان خصوصی "تحریک می‌کند" خطر مهلکی برای خود ببینند. احتمال اینکه اینگونه تبلیغات اکثریت کارگران را "قانع" نماید بسیار ناچیز است. طبقه کارگر در کشورهای امپریالیستی، در دولت‌های کارگری بورکراتیزه شده و در تعداد روزافزونی از کشورهای شبه‌مستعمره، آنقدر نیرومند هست که نیازی به استفاده از مقوله "جرم داشتن این یا آن عقیده" در حقوق جزایی و یادار کارکرد روزانه دولت کارگری نداشته باشد.

معیار اصولی و برنامه‌ای ما چنین است: آزادی بی‌قید و شرط سیاسی برای همه افراد، گروه‌ها، گرایشها و احزابی که در عمل مالکیت جمعی و قانون اساسی کارگری را رعایت می‌کنند. این بدان معنی نیست که معیارهای مزبور صرفنظر از شرایط مشخص، تماما قابل اجرا خواهند بود. در فراشد تشکیل و تثبیت دیکتاتوری پرولتاریا بورژوازی همواره به جنگ داخلی با مداخله نظامی بین‌المللی دست زده‌است و درآینده نیز چنین خواهد کرد. در شرایط جنگ داخلی و یا مداخله نظامی خارجی، یعنی در شرایطی که طبقات حاکمه پیشین دست به اعمال قهر برای برانداختن قدرت کارگری می‌زنند،

قوانین جنگ حاکم می‌شوند و به احتمال زیاد تحدید فعالیت سیاسی بورژوازی لازم خواهد گشت. هیچ طبقه اجتماعی و هیچ دولتی تاکنون به کسانی که فعلاً در یک جنگ خونین برای سرنگونی آن دولت یا طبقه شرکت کرده‌اند، آزادی کامل نداده است. دیکتاتوری پرولتاریا نیز چاره دیگری در این زمینه نخواهد داشت. لیکن لازم است که مابین فعالیت‌هایی که محرک اعمال قهرعلیه قدرت کارگری هستند و فعالیت‌های سیاسی یا مواضع برنامه‌ای وایدئولوژیکی که به عنوان پشتیبانی از احیاء سرمایه‌داری قابل تعبیرند تمایز دقیقی قائل شد. در برابر ترور، دیکتاتوری پرولتاریا از طریق اعمال اختناق از خود دفاع خواهد کرد و در برابر عقاید و سیاست‌های ارتجاعی از طریق مبارزه سیاسی وایدئولوژیکی. اینجاست که "اخلاقیات" یا "نرمی و ملاپمت" در میان نیست. تاثیر درازمدت عملی است که مساله اساسی را تشکیل می‌دهد.

استالینیزم با سوءاستفاده شیوه‌دار از تهمتهای افترا آمیزی از قبیل "تبانی با امپریالیزم"، "جاسوسی برای قدرت‌های خارجی" و تهییج "ضدشوروی" یا "ضد سوسیالیستی"، هرگونه انتقاد سیاسی، مخالفت، یا ناسازگاری را سرکوب کرده و در لفافه این توجیهات اختناق وحشیانه وسیعی در کشورهای تحت حکومت بوروکراسی ایجاد نموده است. این تجربه فاجعه‌انگیز استالینیزم بدگمانی عمیق (واساسا "مبتنی) نسبت به سوءاستفاده از نهادهای حقوقی، قضائی و پلیسی بمنظور اختناق سیاسی بوجود آورده است. بنابراین لازم به تاکید است که کاربرد اختناق توسط طبقه کارگر و دولت کارگری بمنظور دفاع از خود در برابر اقدامات قهرآمیز برای برانداختن قدرت کارگری می‌باید دقیقاً "به اعمال و جرائم به اثبات رسیده محدود باشد و از حیطه فعالیت‌های ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی کاملاً جدا بماند. بنابراین بین الملل چهارم می‌باید از پیشروترین دستاوردهای انقلاب‌های بورژوا - دمکراتیک در زمینه‌های حقوق جزائی و دادگستری دفاع کند و برای گنجاندن آنها در قانون اساسی و حقوق جزائی سوسیالیستی مبارزه کند. حقوق زیر شامل دستاوردهائی از این قبیلند:

الف - ضرورت قانون مکتوب و اجتناب از مقوله جرم موثر در گذشته. تکلیف اثبات جرم باید بر عهده اتهام زنده باشد و تا زمانی که مجرمیت ثابت نشده باشد متهم باید بی‌گناه فرض شود.

ب - حق کامل همه افراد در اتخاذ آزادانه ماهیت دفاعیه‌شان. مصونیت تام مدافعین قانونی در استفاده از هرگونه بیانیه و یاروش دفاعی در این محاکمات.

ج - رد مسوولیت جمعی گروه‌های اجتماعی، خانواده‌ها و غیره.

د - ممنوعیت اکید هرگونه شکنجه یا گرفته‌اعتراف یا توسل به فشارهای جسمی یا

روانی.

هـ - گسترش و تعمیم کلیه محاکمات عمومی از طریق هیات منصفه .

و - انتخاب دمکراتیک همه قضات . حق توده‌های زحمتکش در بازخوان قضات انتخاب شده .

ضامن اصلی عدم سوءاستفاده از اختناق دولتی چیزی نیست جز شرکت هرچه وسیعتر توده‌های زحمتکش در فعالیت سیاسی ، گسترده‌ترین دمکراسی سوسیالیستی ممکن ، و لغو هرگونه انحصار دسترسی به اسلحه برای اقلیت‌هایی صاحب امتیاز یعنی تسلیح عمومی پرولتاریا (تشکیل واحدهای نظامی کارگری) .

افزون براین ، چنانچه در شرایط جنگ داخلی تحدید پاره‌ای از حقوق دمکراتیک اجتناب‌ناپذیر شود ، ماهیت اصلی و مرزهای این محدودیت را می‌باید دقیقاً شناخت و در برابر طبقه کارگر به روشنی و به‌صراحت توضیح داد که این گونه محدودیت‌ها قاعده کلی را بیان نمی‌کنند ، در زمره استثنائات قرار دارند و انحراف از معیارها و ضوابطی بشمار می‌آیند که از نظر برنامه‌ای با منافع تاریخی طبقه کارگر همراستایی دارد . در نتیجه ابعاد این محدودیت‌ها می‌باید هم از نظر زمانی و هم از نظر وسعت محدود شود و اعمال آنها نیز هرچه زودتر پایان یابد . کارگران نیز باید به‌ضرورت جلوگیری از نظام یافتن این محدودیتها و ارتقاء آنها به‌حیطه اصول بویژه آگاه باشند .

همچنین لازم است که مسوولیت مستقیم مادی و سیاسی ارتجاع بورژوازی را در رابطه با تحدید دمکراسی سوسیالیستی در شرایط جنگ‌تاکید کرد . یعنی باید به‌کل جامعه و به‌خود بقایای طبقات پیشین حاکمه نشان داد که شیوه‌ای که در برخورد با این طبقات پیش‌گرفته خواهد شد تماماً " به‌خود آنها ، تماماً " به رفتار آنها در عمل ، بستگی خواهد داشت .

بقای فعلی دولتهای مقتدر امپریالیستی و طبقات ثروتمند بورژوازی شرایطی را در جهان کنونی بوجود آورده است که تحت آن برخورد طبقاتی در سطح جهانی ، و در نتیجه جنگ داخلی ، کمابیش دائماً " امگآن‌پذیر است . ولیکن نیاز پرواضح دولتهای کارگری به‌دفاع از خود در برابر خطر مداخله خارجی امپریالیستی به‌هیچوجه بمفهوم یکی بودن شرایط بالقوه جنگ داخلی با شرایط واقعی جنگ داخلی نیست . استالینیستهای رنگارنگ بارها و بارها از این استدلال برای توجیه‌خفه کردن دمکراسی کارگری در کشورهای تحت سلطه بورکراسی استفاده کرده‌اند . افزون براین ، ایجاد حکومت یکپارچه تک‌حزبی در یک دولت کارگری توانائی دفاع از خود در برابر تهاجم امپریالیستی را نیز تقویت نمی‌کند . درست برعکس . وجود نظام دمکراسی سوسیالیستی تهاجم نظامی امپریالیستی را به‌بهانه " دفاع از آزادی " بمراتب دشوارتر می‌کند . بالا بودن سطح تعهد و فهم سیاسی توده‌های زحمتکش و بالا بودن سطح فعالیت ، تحرک و هوشیاری

سیاسی و نیز ، آموزش و فعالیت انترناسیونالیستی پرولتاریا همگی عواملی هستند که به تبدیل دولت‌کارگری به قطب جاذبه نیرومندی برای طبقه کارگر جهانی کمک می‌کنند . بدیهی است که هر دولت کارگری می‌باید برای دفاع از خود در برابر دولت‌های متخاصم سرمایه‌داری یک شبکه مدرن نظامی و اطلاعاتی بوجود آورد . و لیکن برای دفاع از دولت کارگری پشتیبانی طبقه کارگر جهانی هزاران بار موثرتر از وجود پلیس مخفی نیرومندی است که دائما " در جستجوی "جاسوسان" و "عوامل نفوذ بیگانه" است . در درازمدت ، شیوه‌های پلیسی رویهمرفته توانایی پرولتاریای پیروزمند را برای دفاع از خود در برابر دشمنان خارجی تضعیف می‌کند .

در پایان لازم به تاکید است که امروزه مساله اساسی در شوروی ، در چین و در دولت‌های کارگری اروپای شرقی بهیچوجه خطر احماء سرمایه‌داری در شرایط جنگ یا در شرایط جنگ داخلی نیست . مساله اساسی‌ای که طبقه کارگر در این کشورها با آن روبروست کنترل مستبدانه‌ای است که توسط یک قشر ممتاز بورکراتیک برحیات اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی اعمال می‌شود . در این شرایط بیش‌از پیش لازم است که در برابر محدودیت‌هایی که بورکراسی تحمیل می‌کند بردفاع از حقوق دمکراتیک همه مردم بطور اساسی تاکید شود .

۱- جنبه‌های اساسی از برنامه انقلاب سوسیالیستی

ترازنامه پنجاه سال قدرت بورکراتیک ، که با برخاست رژیم استالین در اتحاد شوروی آغاز می‌شود ، و ترازنامه بیست و پنج سال بحران استالینیزم جهانی را می‌توان چنین خلاصه کرد :

الف - باوجود همه تفاوت‌های مشخصی که مابین دولت‌های کارگری مختلف اروپایی و آسیائی وجود دارد و باوجود همه تغییراتی که در آنها رخ داده است ، فقدان قدرت مستقیم کارگری که سازمان یافته و از لحاظ قانون اساسی تضمین شده باشد (یعنی فقدان شوراهای انتخابی و دمکراتیک کارگری ، یا شوراهای کارگران و دهقانان زحمتکش که قدرت دولتی را مستقیما " اعمال می‌کنند) وجه مشخص همه این دولت‌هاست . در همه این کشورها وجود یک نظام عملا " تک‌حزبی بنیانگر آنست که بورکراسی‌های صاحب امتیاز ، در همه زمینه‌های حیات اجتماعی انحصار کامل قدرت را در دست دارند . عدم وجود حق تشکیل‌گرایش در داخل حزب واحد و نفی سانترالیزم دمکراتیک واقعی بمفهوم لنینیستی کلمه ، انحصار اعمال قدرت دولتی را تقویت می‌کند . افزون براین ، ماهیت انگلی این بورکراسی‌ها که از نظر مادی صاحب امتیازند به موانع عظیم دیگری منجر

دمکراسی سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا / ۱۳۹

میگردد که بدرجات مختلف سد راه پیشرفت انقلاب جهانی سوسیالیستی و ساختن یک جامعه سوسیالیستی می‌شوند: انتقال از نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی را کد می‌ماند، شکوفائی خلاقیت فردی فرومی‌نشیند، و مقادیر عظیمی از ثروت اجتماعی مورد سوء استفاده قرار گرفته، بر باد می‌رود.

ب - اگرچه گرایش‌های ایدئولوژیک مختلفی که متعاقب بحران بعد از جنگ استالینیزم شکل گرفته‌اند (تیتوئیزم، مائوئیزم، کاستروئیزم، "کمونیسم اروپائی" و گرایش‌های میانه‌گرای چپ در ایتالیا، اسپانیا و آلمان غربی، و غیره) بطور ناقص انتقادات بسیاری از نظام سیاسی و اقتصادی موجود در شوروی و در دیگر دولت‌های کارگری بورکراتیزه شده مطرح کرده‌اند، با اینهمه هیچیک از این گرایش‌ها بدیل اساسی متفاوتی در برابر نظام استالینیستی در اتحاد شوروی ارائه ننموده‌است و هیچکدام در برابر ساختار بورکراتیک قدرت در نظام استالینیستی بدیل منطقی قدرت مستقیم و دمکراتیک طبقه کارگر را پیشنهاد نکرده‌است. فهم واقعی مسأله استالینیزم، بدون تحلیل مارکسیستی از بورکراسی بمثابه یک پدیده مشخص اجتماعی بهیچوجه امکان‌پذیر نیست و بدون سازمان دادن قدرت مستقیم کارگری و از طریق ایجاد شوراهای انتخابی و دمکراتیک کارگری (شوراهای کارگران و دهقانان زحمتکش) همراه با یک نظام چندحزبی و با حقوق کامل دمکراتیک برای همه زحمتکشان، در چارچوب یک نظام خود - مدیریت که توسط تولیدکنندگان همبسته بطور دمکراتیک متمرکز و برنامه‌ریزی شود، هیچگونه بدیل واقعی در برابر حکومت بورکراسی (یا احیاء سرمایه‌داری) موجود نیست.

گرایش موسوم به کمونیسم اروپائی، درحالیکه انتقادات خود را از تعصبات و اعمال بورکراسی‌های اروپای شرقی و شوروی تشدید می‌کند، و درحالیکه دامنه جدلهای خود را با کرملین گسترش می‌دهد، درنهایت، اصلاح افراطی‌ترین جوانب حکومت استالینیستی را پیشنهاد می‌کند و نه یک تغییر انقلابی آن را. احزاب "کمونیست اروپائی" هنوز پیوند اساسی خود را با بورکراسی شوروی نبریده‌اند و کماکان توجیهات و بهانه‌های "عینی‌گرایانه‌ای" برای جنایات گذشته بورکراسی و بسیاری از جوانب شکل کنونی حکومت بورکراتیک ارائه می‌کنند. افزون براین در کشورهای امپریالیستی سیاست کلی آنان که حتی در شرایط انفجار عظیم مبارزات توده‌ای دایره ائتلاف طبقاتی و حفظ نظام بورژوازی است لاجرم ادعای آنان را مبنی بر رعایت دمکراسی در داخل جنبش کارگری و بویژه در داخل احزاب و سازمان‌های توده‌ای تحت کنترل آنان سست می‌کند. این احزاب در انتقادات خود تفاوت‌های دمکراسی کارگری و دمکراسی بورژوازی را بطور شیوه‌داری مغشوش کرده‌اند و در پوشش مبارزه علیه نظام تک‌حزبی در شوروی، در اروپای شرقی و در چین، در واقع از این بینش پشتیبانی می‌کنند که تنها بدیل موجود در برابر حکومت

متکی بر نظام تک حزبی بورکراسی، قبول نهادهای پارلمانی براساس نمونه بورژوازی و خودداری از مبارزه علیه وجود دولت بورژوازی است. از این طریق، احزاب "کمونیست اروپایی" تزه‌های کلی سوسیال دموکراسی سنتی در رابطه با انتقال "تدریجی" و صلح‌آمیز به سوسیالیسم را بار دیگر وارد جنبش کارگری می‌کنند.

با در نظر گرفتن این ورشکستگی‌ها، برنامه بین‌الملل چهارم در مورد دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حکومت مستقیم طبقه کارگر از طریق شوراهای انتخابی کارگری و چندگانگی احزاب در شوراها، به عنوان تنها بدیل جدی و منطقی در برابر دو تجدیدنظرگرائی اساسی در مارکسیسم، یعنی در مقابل رفرمیسم سوسیال دموکراتیک و رسمیت بخشیدن استالینیستی به حکومت انحصاری توسط یک قشر بورکراتیک قد علم می‌کند. خطوط کلی این برنامه بیانگر تداوم سنتی است که از آثار مارکس و انگلس در مورد کمون پاریس، از دولت و انقلاب ب لنین و از اسناد نخستین کنگره‌های بین‌الملل کمونیست در مورد دیکتاتوری پرولتاریا بجا مانده است. این برنامه، براساس تحلیل تجربه‌های بعدی انقلابات پرولتری و تحلیل انحطاط بورکراتیک دولت‌های کارگری، ابتدا توسط تروتسکی در کتاب *نقلا بی گبه آن خیانت* شد و در اسناد بنیانی برنامه‌ای بین‌الملل چهارم، و سپس توسط مجتمعات بعدی بین‌الملل چهارم از پس از جنگ جهانی دوم تا بحال همچنان جامع‌تر شده است. سند حاضر بینش مارکسیست‌های انقلابی را در مورد این جنبه مهم از برنامه انقلاب سوسیالیستی خلاصه می‌کند.